www.takbook.com

بسم الله الرحمن الرحیم

www.takbook.com

www.takbook.com

چهل ساعت؛ مطلقاً

یاشار فتحی

کتاب ریرا

۱۳۹۸

www.takbook.com

چهل ساعت؛ مطلقاً

نویسنده: یاشار فتحی

نوبت چاپ: اوّل ۱۳۹۸

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹-۳۳-۶۷۰۶-۶۲۲-۹۷۸

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

سرشناسه	:	فتحی، یاشار، ۱۳۶۰-
عنوان و نام پدیدآور	:	چهل ساعت؛ مطلقا/ یاشار فتحی.
مشخصات نشر	:	تهران: کتاب ریرا، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	:	۱۸۰ص.
شابک	:	978-622-6706-33-9
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
رده بندی کنگره	:	PIR۸۳۵۶
رده بندی دیویی	:	۸۶۲/۸فا۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۷۹۰۶۹۳

تصویر روی جلد از آثار *ویلیام ترنر* است. تصویر پشت جلد از آثار *ونگوگ* است.

استفاده از محتوای این اثر به هر صورت آزاد است.

کتاب ریرا

انتشارات کتاب ریرا

نشانی: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان روانمهر، کوچه بهار، پلاک ۳. تلفن: ۶۶۴۹۳۳۴۸

www.takbook.com

فهرست

مقدّمه ۹
فصل اوّل ۱۱
سفینهٔ فضایی و مادرِ مریض ۱۲
۱. امیدوار باشید! ۱۹
فصل دوم ۲۹
خاکستری و فلس‌های خاکستری تیره ۳۰
۲. هر روزِکاری، ۷ ساعت مفید کار کنید. ۳۶
فصل سوم ۴۷

www.takbook.com

تکان شانه‌ها در حال گریه ۴۸
۳. هر روز حداقل ۴۵ دقیقه مطالعه کنید! ۵۶
فصل چهارم ۶۵
تاریکیِ جاری درون من ۶۶
۴. ۴۰ ساعت، مطلقاً! ۶۹
فصل پنجم ۷۷
مینی‌بوسِ قرمز و سیاهی چشمان ۷۸
۵. توسعه، پیچیده نیست! ۸۶
فصل ششم ۹۳
حسام و تِرَن‌های هوایی ۹۴

www.takbook.com

۶. پر توقّع نباشیم! ۱۰۲
فصل هفتم ۱۰۹
آلمانی‌ها و قفسه ضد زلزله ۱۱۰
۷. فقط به ظاهرِ کار نپردازید. ۱۱۵
فصل هشتم ۱۲۳
آوای سنگ‌ها و رود ۱۲۴
۸. کارِ گروهی را بدانیم. ۱۳۱
فصل نهم ۱۴۱
فانتوم و خودکارِ سیاه در گلدان ۱۴۲
۹. هنر را مهم بشماریم. ۱۵۱

www.takbook.com

فصل دهم ۱۵۹
سبز و زردِ کم‌رنگ ۱۶۰
۱۰. از مردمِ ایران، ایران را بخواهیم! ۱۶۸
فصل اوّل: امیدوار باشیم ۱۷۷

www.takbook.com

مقدّمه

چرا مردم ایران سالهاست که تلاش می‌کنند تا از سختیهایِ زندگی در یک کشور درحال‌توسعه خلاص شوند، و رهایی نمی‌یابند؟ آیا خوب تلاش نمی‌کنند؟

یا کشورهای خارجی ممانعت می‌کنند؟

یا آموزش و پرورش و فرهنگ ما مشکل‌دار است؟

در این کتاب سعی شده است به بخشی از این سؤالات پاسخ داده شود.

www.takbook.com

www.takbook.com

فصل اوّل

www.takbook.com

سفینهٔ فضایی و مادرِ مریض

از ساختمانِ سه‌طبقه سفید، مرد میانسالی که تازه از مادرش خداحافظی کرده بود، خارج شد. به شاخه‌های درختان، که داخلِ آسمان آبی رشد کرده بودند، نگاه می‌کرد. از داخلِ جویِ آبی که از سیمان ساخته شده بود، موشی رد شد و زیر سطل آشغالِ فلزیِ بزرگی رفت که در زیر آن، لجن و آشغال و کثافات گیر کرده بود.

www.takbook.com

مادرِ رضا از پشت پنجره، پشتِ درختان، به رضا نگاه می‌کرد و نان و پنیر می‌خورد. آیا پسرش موش را دید یا نه؟ دفعه پیش، سی چِل بار زنگ زده بود شهرداری و دعوا کرده بودند.

آب در جوی، روان.

رضا سوار مترو شد. ساعت ۸، کلاس درس شروع شد. دانش‌آموزان در ردیف‌های منظم روی صندلی تکی نشسته بودند. بحث کلاس، اجتماعیِ سال ششم دبستان بود. دانش‌آموزان به دقت به حرف‌های آقای جعفری گوش داده بودند.

www.takbook.com

دانش‌آموزان در کتاب‌ها می‌دیدند که نفت مهم‌تر از چوب است. بایستی می‌دانستند که چرا نفت نباید صادر بشود یا نشود. دانش‌آموزان خسته شده بودند و به دفترهایشان و به ساعت‌ها چشم می‌دوختند. بعد از زنگ، با مدیر جلسه داشتند.

رضا جعفری از مدرسه به داروخانه رفت تا داروهای قلبی مادر را بخرد. از داروخانه به مترو رفت. سوار قطار شد و بدون توجه به آدم‌ها که در اطراف ایستاده بودند – و به او نگاه می‌کردند – موبایلش را از جیب بیرون آورد. مردم به او نگاه نمی‌کردند دیگر. سر را بُرد روی گوشی و آن را روشن کرد. گوشی را درون جیب گذاشت. گوشی را درآورد و به دور از چشم دیگران، روی

www.takbook.com

دکمه‌های موبایل چیزهایی را وارد می‌نمود. موبایل را خاموش نمود. دستانش را پشت گردن گذاشت. در موبایل نوشته بود که مردم از دکتر مصدق حمایت نمی‌کردند و حمایت نکردند که مصدق را نگذاشتند به کارهای آخرش برسد و ایران را آباد کنند.

در موبایل، عکسی را گذاشته بود که نشان می‌داد دکتر مصدق در تنهایی به چوبی تکیه داده و در حال تفکر هستند. چوب، مورّب بود و دکتر مصدق به چوب... عکس را دوباره نگاه می‌کرد. مرحوم مصدق...

www.takbook.com

مردم از درها بیرون ریختند. رضا سر را پایین انداخته بود و متفکرانه به مردم نگاه می‌کرد که از پله‌ها بالا می‌رفتند.

سر راه، بستنی و شیر خرید و پودر کاکائو نیز خرید تا برای مادرش شیرکاکائو و بستنی شکلاتی درست بکند و خودش هم بخورد. هوا سرد و آسمان روشن بود.

شب را نخوابید و غَلت می‌زد. صبح به مادر گفت که به دکتر می‌رود تا ببیند آیا قلبش بدتر شده و این‌که آیا بهتر است مادرش را نیز برای ویزیت بیاورد؟

www.takbook.com

در راهِ بازگشت از دکتر، به آسمان نگاه می‌کرد که تاریک و بی‌ستاره و در حال افتادن بود. دکتر گفته بود که بنشیند، استراحت کُنَد و به خودْ فشار نیاورَد. قلبش وضعش خوب نیست.

شب خوابید. صبح که بیدار شد، رفت یک فنجان چای برای مادرش بیاورد و دکتر مصدق را دید که نشسته و چای و شیرینی می‌خورَد و دکتر مصدق برخاست. رضا چشم‌ها را بست و باز کرد. دکتر مصدق گفت چرا غمگینی؟ مادرش از راه رسید.

دکتر مصدق در حالی‌که می‌خندید گفت: «چرا فقط از لحظه‌های شکست و خواری می‌گی؟! چرا از پیروزی‌ها نگوییم؟»

www.takbook.com

مادر سر تکان داد. در را باز کرد و هر دو بیرون رفتند... .

رضا بلند شد و یک لیوان آب خورد. عجب آدم خوبی بوده آقای مصدق! چقدر مهربان و باگذشت بوده!

رضا فردای آن روز از دانش‌آموزان خواست...

رضا فردای آن روز، دیگر...

www.takbook.com

۱. امیدوار باشید!

ما جزئی از تاریخیم!

ممکن است این جمله برای شما آشنا باشد، ولی واقعیت این است که اهمیت این جمله بیشتر است از آن‌چه به نظر می‌رسد.

www.takbook.com

مفهوم این جمله چیست؟ مفهوم آن، این است که هر کاری که می‌کنیم، همان عمل جزئی از تاریخ حساب می‌شود. بنابراین، آن‌چه گذشتگان انجام می‌دادند، تاریخ محسوب می‌شود؛ آن‌چه ما انجام می‌دهیم، همان نیز جزئی از تاریخ است.

پس آن‌چه انجام می‌دهیم، همان چیزی است که تاریخ را، و آینده را، می‌سازد.

یکی از عواملی که ما را از انجام دادن باز می‌دارد، این نکته است که در درون ناامیدیم.

ناامیدیم، چون شاید احساس کنیم که فاصله ما با کشورهای پیشرفته زیاد است و جبران نمی‌شود.

www.takbook.com

و یا این‌که توان کافی برای پیشرفت در ما نیست... .

اما تاریخ چه می‌گوید؟ ایران، اولین امپراتوری تاریخ را تشکیل داده است.

یا، ایران بود که یکی از بزرگ‌ترین امپراتوری‌های تاریخ را تشکیل داد، طوری که ۴۴٪ جمعیت مردمِ زمین، در ایران بودند.

و سپس چه شد؟

ایران سقوط کرد.

و دوباره بلند شد؛ در زمان ابن‌سینا و ابوریحان بیرونی وخیام!

www.takbook.com

و سقوط کرد.

و دوباره بلند شد؟

البته!

و این افت‌وخیزها می‌تواند ادامه یابد.

موضوع این است که ما آن‌چه را که باید، انجام نمی‌دهیم.

این تاریخ است؛ کشورهای قدرتمند، ضعیف می‌شوند. کشورهای قدرتمند، همیشگی و پایدار نبوده‌اند.

www.takbook.com

به عنوان مثال، انگلستان را در نظر بگیرید. این کشور در سال ۱۹۲۰، یک‌چهارم خشکی‌های زمین را در تسلط داشت، و بزرگ‌ترین امپراتوری تاریخ را تشکیل داده بود. در سال ۱۹۴۶ – بعد از جنگ جهانی دوم – طوری ورشکسته بود که ناچار بود بیش از ۴ میلیارد دلار، از آمریکا پول قرض کند و آن را تا سال ۲۰۰۶ به آمریکا پس داد!

این مثال‌ها زیادند.

مثلاً کره جنوبی را در نظر بگیرید. مردم این کشور طوری فقیر شده بودند که برخی ناچار بودند از علف‌ها تغذیه کنند. این فقرِ ناشی از جنگ و ساختار اقتصادیِ معیوب، بیش از یک‌دهه

www.takbook.com

پس از جنگ کره (در سال ۱۹۵۳) طول کشید. فقر آن‌قدر شدید بود که کشور کره، یکی از فقیرترین کشورهای جهان قلمداد می‌شد. اما چه اتفاقی افتاد؟ مردم آن‌قدر سخت‌کوشی و مداومت – و مثبت‌نگری – از خود بروز دادند که امروزه جزء ثروتمندترین کشورهای جهان به شمار می‌آیند.

یا کشور چین را در نظر بگیرید. مردم چینْ قحطی عظیمی را بین سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱ از سر گذراندند. آنها حدود ۳۰ میلیون نفر را دیدند که در اثر قحطی وگرسنگی جان باختند. قحطیِ بسیار شدید مردم را وادار کرده بود که برخی، بچه‌های خود را بفروشند و یا حتی آن‌ها را بکُشند تا قحطی را کمتر حس کنند.

www.takbook.com

اما مردم بعد از آن چه کردند؟ آن‌قدر سخت‌کوشی و سختی کشیدن را پشت سر گذاشتند تا این‌که چین به قوی‌ترین کشورهای دنیا در بسیاری از امور تبدیل شد. کشور چین هم‌اکنون دومین اقتصاد بزرگ دنیاست و اولین کشور از لحاظ صادرات کالاست.

به نظر شما همین چند مثال کافی نیستند تا ما را به این فکر بیندازند که چرا؟ و چگونه کشورهایی پیشرفت می‌کنند؟ و چرا ایران پیشرفت نکند؟

www.takbook.com

واقعیات

۱. از سرنوشت کشورهای کره و چین چه چیزی را باید در نظر گرفت؟ آیا آن‌ها در زمان جنگ و قحطی و خوردنِ علف از شدت گرسنگی و جان دادن از شدتِ فقر، گمان می‌کردند که کشور آن‌ها روزی به کشوری پیشرفته تبدیل شود؟

۲. به نظر شما وضعیت ایران در حال حاضر، بهتر از آن روزهای فقر و گرسنگی شدید در کره و چین نیست؟

www.takbook.com

۳. می‌توان امیدوار بود که ایران، به کشوری پیشرفته تبدیل شود؟

۴. ریشهٔ ناامیدی ما، چیست؟ خودمان و اعمالمان؟

www.takbook.com

آنْدرومِدا. این کهکشان را فردی به نام عبدالرحمان صوفی، بیش از هزار سال پیش کشف نموده است. او زادهٔ شهر ری است. اوّلین کسی است که خارج از کهکشانِ راه شیری، توانسته است کهکشانی را ببیند و ثبت کند.

www.takbook.com

فصل دوم

www.takbook.com

خاکستری و فلس‌های خاکستری تیره

θ از آسمان طنابی انداخت و افکارِ شایان را بالا بُرد و انداخت. شایان بالاتر از پارک لاله بود و چیزی ندید. از پارکِ لاله عبور کرد و رسید خانه.

خانُمَش نبود و تصمیم گرفت که کتابی بخواند و جستجو کند که... خانمش آمد و نشد.

شایان در فکر بود که چرا جبر و اختیار با هم نمی‌سازند؟

www.takbook.com

از دانشگاه بر می‌گشت که دید با طنابی یا چنگکی فکر مردم را به آسمان می‌بَرَند و در آسمان گردبادی بود که می‌چرخید و روی خود خم می‌شد. شایان می‌دوید تا به تاکسی برسد و دیگر ندید.

در خانه به خانُم گفت و خانم نپذیرفت و گفت که آلکی می‌گی و نبوده.

صبح در دانشگاه، استادی آمد و گفت که نباید وقت تلف بکنی، وگرنه که باید بِری. هوای سنگین آزمایشگاه. استاد رفت و به عقب هم نگاهی نکرد.

www.takbook.com

شایان به کوه رفت و از دره‌هایی که رود در آن‌ها جریان داشته و حالا رودها نبودند، بازدید کرد. در راه خانه، کیک خرید و به خانمش گفت که.

خانمش کمی نگران شد و رفت. گریه‌کنان آمد که وقت تلف می‌کنی و صبح‌ها نیستی، و عصرها می‌روی کنار رودهای باریک و خشک و آلکی و بی‌مایه. و سپس تلویزیون را روشن کرد و نشست فیلمِ کوه‌های سرسبز و جنگل‌های سرسبزتر را ببیند و بخوابد. خانمش پیرتر به نظر می‌آمد؟ کوه‌های سرسبزتر؟

صبح، شایان به قله رفت و دید که دره‌ها خشکند.

www.takbook.com

روز بعد، خانمش رفت. برنگشت.

از فیلم کوه‌های سرسبز بدش نمی‌آمد، ولی نمی‌دانست چرا حس می‌کند کسی او را نگاه می‌کند، و الآن هم به او نگاه می‌کند؟

فردا به دانشگاه رفت. استعفا نداد و گفت که باید برود تا انتهای رودها را نشان بدهد. دکتر طالب‌زاده خندید و گفت که نمی‌شه و باید برگردی. او هم نپذیرفت و دعوا شد و استعفا نداد و بیرونش کردند و رفت و سر راه، یک گلدان سبز خرید و بُرد در کنار رود. خواست خود را بکُشد، ولی با چی، و یا چرا؟

www.takbook.com

خانمش نبود. به دانشگاه برگشت که کتاب‌هایش را از نو شروع کند. به زور هم نپذیرفتند و گفتند که تو نیستی و نمی‌آیی و باید از بالا دستور بیاوری. نرفت و بیرونش کردند. او هم رفت و یک گلدان سبز قدیمی را برداشت و از قلهٔ کوه پرتاب کرد و می‌خندید و می‌خندید.

از وسط راه کوه برگشت و رفت دانشگاه و به رئیس گفت که حالش خوب است. رئیس هم نپذیرفت و بیرون رفتند.

کوه‌های سرسبزتر. شایان رفت تا خود را زیر یک ماشین بیندازد، ولی نشد و نکرد و رفت استعفایش را پس بگیرد و نرفت و سرگردان بود.

www.takbook.com

خدا دید و فرشته‌ای آمد و رفت تو تلویزیون. رد می‌شد از جلوی مغازه‌ای که دید تو تلویزیون، مَردی دارد به مردِ دیگر می‌گوید که کارِ درست را انجام بده. و او پرسید: «همین؟!» و جواب داد که همین و بس!

شایان قدم‌هایش را تندتر کرد. شوق کوچکی در دل بود که مجبور نیست.

www.takbook.com

۲. هر روزِ کاری، ۷ ساعت مفید کار کنید.

آیا ایرانیان، به اندازه مردم در کشورهای پیشرفته کار می‌کنند؟ به عنوان مثال، ژاپنی‌ها بیشتر کار می‌کنند؟ یا آلمانی‌ها؟ یا ما مردم ایران؟

ایرانیان حدود ۱۱ ساعت در هفته. ژاپنی‌ها ۳۳ ساعت در هفته، کار مفید انجام می‌دهند. یعنی ژاپنی‌ها، ۳ برابرِ ما ایرانیان کار انجام می‌دهند.

آلمانی‌ها چطور؟ ۲۶ ساعت در هفته!

www.takbook.com

حتماً در ذهن اعتراض می‌کنید که ۲۶ ساعت، عدد کمی است و ایرانیان بیش از این حرف‌ها در هفته کار می‌کنند. یعنی آلمانی‌ها کم‌کارتر از ایرانی‌ها هستند؟

این آمار، آمارِ کارِ مفید است. کار مفید چیست؟

کار مفید عبارت است از تعداد روزهایی که واقعاً سرِ کار هستید، کار می‌کنید و همه ساعتِ کاری را تمام می‌کنید. اگر روزی را سرما خوردید و به کار نرفتید، آن روز، کارِمفید حساب نمی‌شود. روزهای تعطیلات رسمی، عید، روزهایی که بعد یا قبل از تعطیلات رسمی تعطیل می‌کنیم،

www.takbook.com

تصادمات و تصادف‌ها و هر آن چیزی که به خاطر آن، کارها را تعطیل می‌کنیم: در همه این‌ها کار نمی‌کنیم و در نتیجهْ کارِ مفید انجام نمی‌شود.

کار مفید، پایه توسعه هر کشور است. بدون علم و کار مفید، نمی‌توانید یک کشور را به پیشرفت برسانید.

اگر بخواهید کار مفید انجام ندهید ولی ایران پیشرفته باشد، مثل این است که بخواهید سدّی را – یا دیواری را – بدون آجر و یا سیمان بسازید. ممکن نیست.

www.takbook.com

میانگینِ کارِ مفیدِ ما ایرانی‌ها بسیار پایین‌تر از آن چیزی است که باید باشد. مردمِ ایسلند ۳۶ ساعت در هفته، کار مفید انجام می‌دهند. مردم روسیه، ۳۸ ساعت. مردم مکزیک و یا کاستاریکا، ۴۳ ساعت. مردم کره جنوبی، ۴۰ ساعت.

پس جای هیچ بهانه‌ای نیست؛ چراکه مردم روسیه، ژاپن یا کاستاریکا، از کشورهای مختلف و فرهنگ‌های مختلف، همگی بیش از ۳ برابرِ ما ایرانیان، کار مفید انجام می‌دهند.

www.takbook.com

نمی‌توانیم بهانه آوریم که کشورمان پیشرفته نیست، پس میانگین کار مفید ما پایین است؛ و اگر کشورمان پیشرفته بود، خیلی بیشتر از این، کار انجام می‌دادیم. مردم شیلی، مجارستان و ترکیه نیز بیش از ۳ برابر ایرانی‌ها کار مفید انجام می‌دهند.

نمی‌توانیم بهانه آوریم که نمی‌گذارند. تنبلی‌مان را چرا انکار کنیم؟ و از خود، رفع مسئولیت کنیم؟ خودِ ماییم که کار نمی‌کنیم.

میانبُری وجود ندارد. حداقل ۳۵ ساعت در هفته، یا بیشتر، کار مفید باید انجام دهیم و در غیر این صورت، پیشرفتی در ایران نیست.

www.takbook.com

نمی‌توانیم آن را با حرف، بهانه و یا راه‌های عجیب و دورویی حل نماییم. بدون کار مفید، کشور پیش نمی‌رود.

اکنون این سؤال در ذهن می‌آید که آیا کار مفید، کافی است و نیازی به چیز دیگر نیست؟ نه، کافی نیست!

آلمان را، و کاستاریکا را در نظر بگیرید. آلمانی‌ها بهتر کار می‌کنند؛ به عبارتی دیگر، کارایی و یا بهره‌وری بیشتری دارند.

www.takbook.com

بهره‌وری چیست؟ بهره‌وری این است که در یک ساعتِ کاری چقدر توانسته‌اید کالا و خدمات، ایجاد و تولید کنید. مثلاً کارگری را در نظر بگیرید که در هر ساعت، می‌تواند دو گلدان را تولید کند. حالا کارگرِ دیگری را تصور کنید که می‌تواند چهار گلدان را در طول یک ساعت بسازد. در این حالت، بهره‌وری کارگر دوم، دو برابر کارگر اوّلی است.

بهره‌وری، نکته بسیار مهمی است. اگر بهره‌وری را بالا ببَرید، می‌توانید به تولید بسیار بیشتری دست یابید و با کشورهای دیگر رقابت کنید.

www.takbook.com

بهره‌وری در ایران پایین است، ولی نه خیلی پایین؛ حدود نصف تا یک سومِ مردمِ کشورهای پیشرفته. بهره‌وری مردم باید بالاتر رود؟! چگونه؟

مردم، من و شُماییم. راه دیگری برای بالا بردن بهره‌وری نیست، من و شما باید بهتر کار کنیم. قبل از هرچیز، انگیزه‌تان را بالا ببرید.

www.takbook.com

واقعیات

۱. اگر در یک روزِکاری، کمتر از ۶ و یا ۷ ساعت کار می‌کنید، به ایران کمکی نمی‌کنید. مردم کشورهای کاستاریکا و شیلی، بیش از این کار می‌کنند.

۲. به نظر شما، آیا کشورهای استعمارگر بر جاهایی تسلط داشته‌اند؟ چرا؟ به بهره‌وری و ساعات کار مفیدِ مردم این کشورها توجه کنید.

۳.پیشرفت و توسعه، معجزه نیست؛ به کار مفید نیاز دارد و بهره‌وری بالا.

www.takbook.com

۴. نهراسیم! کشورهای پیشرفته، خود را طوری نمایان می‌سازند که گویا دست‌نیافتنی‌اند. موضوع پیچیده‌ای در مورد آن‌ها نیست: کارِ مفید است و بهره‌وریِ بالا.

۵. اگر از زیرِ کار در می‌روید، به خود آن‌قدر لطمه نمی‌زنید که به ایران؛ چرا که ساعاتِ کار مفید و بهره‌وری را پایین می‌آورید. این، لطمهٔ فوق‌العاده بزرگی به ایران است.

۶. استعمار، به دنبال تسلط بر کشورهای ضعیف دنیاست. افزایشِ ساعات کار مفید، و بهره‌وری، راه تسلط را بر آنان می‌بندد.

www.takbook.com

در قنات قصبهٔ گناباد، از ساعتِ آبی برای تعیینِ دقیقِ مقدارِ آبِ کشاورزی استفاده می‌شده است.

ایرانیان، ۲۵۰۰ سال پیش، این‌گونه آب را برای محصولات کشاورزی تقسیم می‌کردند.

این ساعتِ آبی، تا به وجود آمدن ساعت‌های امروزی، دقیق‌ترین وسیلهٔ اندازه‌گیریِ زمان و مقدارِ آب بوده است.

www.takbook.com

فصل سوم

www.takbook.com

تکان شانه‌ها در حال گریه

نیوکالِج در طرف دیگرِ خیابان. حامد می‌رود تا ببیند که آیا می‌تواند با دوستش، بدون بلیت وارد شوند؟ بر می‌گردد و می‌گوید که دو نفر جلویِ در ایستاده‌اند. و حامد گفت که می‌خوای بِریم داخل و بِگیم که از دانشجویای آکسفوردیم. هیراد موافق نبود و گفت که ممکنه بفهمنُ بَد شِه. حامد اصرار می‌کرد و هیراد نمی‌پذیرفت و حامد رفت که تنهایی از در رَد بِشه. نشد و جلویش را گرفتند و ناراحت بود که نمی‌گذارند چند تا عکس بگیریم. و نشست.

www.takbook.com

نیوکالِج، ایستاده.

حامد رفت و از بالای رود، عکسی بِگرفت و درحالی‌که برمی‌گشت، می‌گفت که عکسی زیبا گرفته‌ام...

و حامد می‌رفت تا به جایی برسد که آسمان، نور کافی برای عکاسی داشته باشند. خشکش زد و پرچمی را دید که رویش نوشتهْ ما حیوانات را نکُشید. و زیرش کوچک‌تر نوشته که حیوانات را نباید برای آزمایشگاه، شکنجه کرد و کُشت.

www.takbook.com

حامد می‌دوید. صحبت می‌کرد و عکس می‌گرفت با موشی، که روی پوستر، عکس گرفته بود با یک محقّق. که محقّق، موش را روی دستش آویزان کرده بود و دُم را می‌کِشید.. و حامد می‌رفت و سؤال می‌پرسید و می‌گفت که نمی‌دانم. و متخصّصین حقوق حیوانات می‌نشستند و توضیح می‌دادند و عکس موش‌ها را به او نشان می‌دادند..

و حامد می‌رفت تا به *کْرایْسْتْ چِرْچْ کالِج* رسید. و بلیتِ ورودی ۱۰ پوند بود و حامد شک داشت و هیراد اصرار داشت و به توافق رسیدند که بروند و حامد از سقفِ کلیسا، عکس بسیاری

www.takbook.com

می‌گرفت. عکسِ زیادی از خود و ستون‌ها می‌گرفت. از صدای اُرگ هم می‌خواست عکس بگیرد!؟ و همه رفتند و حامد هنوز عکسِ بسیاری می‌گرفت.

غذا می‌خوردند و رود جریان می‌داشت. قایق‌ها در زیر نور آفتاب می‌رفتند، و می‌رفتند. و این مسابقه ادامه می‌داشت. حامد عجله می‌داشت.

به ساختمان عظیم‌الجثّه *بادْلَین لایْبراری* رسیدند. ساختمان عظیم‌الجثّه‌ای که بُرجی در میان داشت. وارد جایی شدند که نامش عشق و اخلاص، از ایران و فراتر از آن بود و وارد جایی شدند که آثار ادبیات ایران در آن بود. در یک جای سالن، آثار نظامی بود و کتاب‌هایی که در آن

www.takbook.com

آثارِ نقاشیِ شیرین و فرهاد یا خمسهٔ نظامی قرار داده شده بود. عجب نقاشی‌هایی کشیده‌اند قُدَما! و دریک‌جا تابلویی آویزان، که اشعار حافظ در آن نوشته شده:

الا یا ایها الساقی ادر کأسا و ناولها که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکل‌ها

به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طره بگشاید ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها

حامد زیر تابلو نشسته و به نوشته‌های تابلو نگاه می‌کرد و به ترجمه انگلیسی. از جا بلند شد. رفت انتهای سالن و گوشی بزرگی را در گوش گذاشت و دکمه‌ای زد و موسیقی از مولوی

www.takbook.com

پخش می‌شد که: «گر بی‌دل و بی‌دستم وز عشق تو پابستم، بس بند که بشکستم آهسته که سرمستم

ای می بترم از تو من باده‌ترم از تو　　پرجوش‌ترم از تو آهسته که سرمستم

از باده جوشانم وز خرقه‌فروشانم　　از یار چه پوشانم آهسته که سرمستم»

و حامد گوش می‌داد و خوابیده بود، ولی خواب نبود و چشم‌هایش بسته بود و رؤیا نمی‌دید..

و بلند شد و رفت جلوی یک تابلو که نوشته بود:

بشنو این نی چون شکایت می‌کند　　از جدایی‌ها حکایت می‌کند

www.takbook.com

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند　　در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش　　باز جوید روزگار وصل خویش

حامد آمد و گفت که برویم آثارِ نقاشیْ از فردوسی و شاهنامه را ببینیم. آثار شاهنامه در پشتِ شیشه‌های امن، و رفت و آمد مردم و موسیقی سنّتی در فضا. حامد رفته بود با یکی که از اعضای کتابخانه بود صحبت کرده بود که دید شما، و ترجمه شما، در رابطه با اسکندرنامه غلط است. و آن عضوِ کتابخانه رفته بود از مدارک تاریخی، مدرک بیاورد و بیاورد.

www.takbook.com

حامد ترسیده بود و بالاخره با مدارک، استاد آمد تا ثابت کند که ترجمهْ صحیح است. و حامد که خواسته بود اظهار نظر کند، ترسیده بود که یارو، استاد، با مدارک بیشتر بربگردد و نگفت، و سکوت می‌کرد.

بالاخره مدارکِ استاد به انتها رسید و حامد می‌رفت تا چرخی بزند و موسیقی‌گوش دهد. هیراد، استاد را دید که رفته تا مدارک را جاسازی کند در جای اول.

www.takbook.com

۳. هر روز حداقل ٤٥ دقیقه مطالعه کنید!

مردم سوئد، حدود یک ساعت در روز مطالعه می‌کنند. ما چطور؟

مردم هند، یک ساعت و نیم در روز مطالعه می‌کنند. مردم چین، ۷۰ دقیقه در روز. مردم ایران به اندازه چینی‌ها مطالعه نمی‌کنند. متوسطِ مطالعه ما، ۱۵ دقیقه در روز و یا کمتر است!*

---

* آمارهای این بخش، قابل بحث است.

www.takbook.com

چرا ما کم مطالعه می‌کنیم؟ چون نظرِ خود را خیلی قبول داریم، چون تعصّب شدیدی داریم و نیازی به مطالعه در خود نمی‌بینیم. نظرِ خود را کامل و بی‌عیب می‌دانیم، و مردمِ بقیه جهان را ناکامل و ناقص می‌دانیم.

علم، پایه توسعه کشور است. بدون علم، صنعت، اقتصاد و یا دموکراسی شکوفا نمی‌شود.

چرا به مطالعۀ روزانه، احتیاج داریم؟ چون نمی‌دانیم. علم و صنعت در کشورهای پیشرفته، پیش رفت، چون مردمِ این کشورها علم را در زندگیِ روزانه، پیشِ‌رو قرار دادند.

www.takbook.com

یعنی مطالعه می‌کردند. همه مطالعه می‌کنند. مطالعه محدود به قشر خاصی از مردم نیست و همه مطالعه می‌کنند. بنابراین علم در جامعه پخش است؛ و مردم می‌دانند؛ همه می‌دانند. هنگامی که همه دانستند، سطح فرهنگ و آگاهی عمومی بالا می‌رود. در این شرایط، صنعت و تکنولوژی شکوفا می‌شود، ساختارهای اجتماعی و سیاسی پیشرفته می‌شود، هنر شکوفا می‌شود و... .

پس چرا کم مطالعه کنیم؟

برخی از قسمت‌های جامعه، به مطالعهٔ بسیار زیاد احتیاج دارد؛ تفاوت سطحِ آگاهی در این قسمت، با بقیهٔ قسمت‌های جامعهْ زیاد است. این موضوع، ایران را عقب نگه می‌دارد، چرا که این

www.takbook.com

قسمتْ مانعِ عملکرد قسمتی است که می‌خواهد جامعه را به رشد برساند. این قسمت، مانعِ عملکرد عقلانیت در جامعه است.

می‌بینید که چقدر اهمیت دارد که آگاهی در جامعه پخش باشد؟

این موضوع – آگاهی عمومی، پخش شده در جامعه – با مطالعه امکان پذیر است. اگر آگاهی عمومی پخش نباشد، و مسیر آگاهی در قسمت‌هایی از جامعه بسته باشد، کشور به ناچار متوقف می‌مانَد. ناچار است به حرف کسانی گوش بسپارد که عقب‌ترند، چون تعداد آن‌ها گاهی خیلی بیشتر است. آن‌ها راه توسعه کشور را می‌بندند؛ چون آگاهی سطحی دارند، ولی خود را عقلِ

www.takbook.com

کُل می‌دانند و پیش می‌روند و مانع عملکرد شما می‌شوند و راه خود را می‌روند و مانع توسعه و ترقی می‌شوند.. .

جالب است بدانید که ایران از لحاظ چاپ تعداد عناوینِ جدید کتاب در دنیا، سرآمد است. در ایران، سالیانه ۷۲ هزار عنوان کتاب جدید چاپ می‌شود و این آمار، از ایتالیا بیشتر و از فرانسهْ کمی کمتر است. آمار فرانسه، ۷۸۰۰۰ عنوان کتاب جدید و ایتالیا، ۶۲۰۰۰ کتاب جدید در سال است. بیشترین آمار، مربوط به چین است.

www.takbook.com

از خود شروع کنید؛ اگر هر روز حداقل ۴۵ دقیقه مطالعه کنید، در حدّ مردم برزیل بوده‌اید؛ اگر هر روز یک ساعت مطالعه کنیدِ، به اندازه مردم سوئد و فرانسه مطالعه کرده‌اید.

منتظرِ مسئولین حکومت و یا افرادِ دیگر نباشید تا از جامعه بخواهند و این فرهنگ (مطالعه کتاب) را گسترش دهند. از خود بخواهید.

واقعیات

۱. مطالعه کنید. **بدون مطالعه نمی‌دانیم و فکر می‌کنیم که می‌دانیم.**

www.takbook.com

۲. اگر به دنبال توسعه اجتماعی هستید، خودتان مطالعه کنید و مطالعه را به درون قسمتی از جامعه ببَرید که کلّاً از مطالعه دور هستند.

۳. روزنامه مطالعه کنید. **مردم ایران بسیار کم روزنامه مطالعه می‌کنند.**

در ژاپن، مردمْ زیاد روزنامه مطالعه می‌کنند: تیراژِ سه روزنامه اصلی روی‌هم حدود ۱۹ میلیون نسخه در روز است. در ایران، تیراژ همهٔ روزنامه‌ها روی هم، یک میلیون و دویست هزار

www.takbook.com

نسخه بیشتر نیست! این موضوعْ عجیب است که مردم ایران که تا این حد به سیاست علاقه‌مندند، عملاً روزنامه نمی‌خوانند و نظرات اقتصادی-سیاسی خود را از راه مطالعه به دست نمی‌آورند!

۴. آمار کشورهای دیگرِ درحال‌توسعه را دست کم نگیرید. مثلاً مردم مصر و یا مجارستان بیشتر از ایرانیان مطالعه می‌کنند.

www.takbook.com

شاهنامهٔ طهماسبی از نفیس‌ترین شاهنامه‌ها است که در حدود ۱۵۲۰ میلادی، نگارشِ آن آغاز شد. ۷۵۹ صفحه دارد که ۲۵۸ صفحه از آن، مینیاتور است.

www.takbook.com

فصل چهارم

www.takbook.com

تاریکیِ جاری درون من

چرا وِلَم و به سقف چسبیده‌ام؟

ساسان از کنار سقف نگاه می‌کرد به خود که روی تخت بود. دکتر، دستگاه شوک را نزدیک بیمار کرد و رِزیدِنت کمک کرد و شوک دادند به من و عقب رفتند. پرستار، *اِپی‌نِفرین* تزریق می‌کرد. اینتِرن‌ها دورتادور ایستاده‌اند و بین آن‌ها گم شده‌ام.

www.takbook.com

رزیدنتِ سالِ دوم آمد و کنارِ چهارپایه کوتاهی رفت و روی آن ایستاد وشروع کرد به ماساژ قلبیِ من. دکتر آمد. دانشجویان عقب رفتند و خود را دیدم که روی تختم...

دانشجویانْ دولا شده بودند که درد خنجرمانندی حس کردم و در بیابانِ تاریک بودم. صدای جیرجیرِ رد شدنِ خزنده‌ای. و آسمان تاریک‌تر شد و تاریک‌تر شد. تاریکیِ مطلق و ماری جهید از خاک و نعره‌ای کشیدم و مار می‌جهید و می‌جهید و می‌رفت.

دکترْ بالای سَرم آمد و سَرهای پزشکان را تار دیدم و نمی‌توانستم چشم‌ها را باز نگه دارم و کم می‌شد نفَسم و قلب نمی‌زد و زبانْ خشک شده بود. دکتر بالای سَرَم بود و نمی‌دیدم.

www.takbook.com

مادرْ وارد اتاق شد و کیفش را برداشتم و فرار کردم و اقیانوسی بود تاریک که فَوَران می‌کرد.

پدر با زهرخندی در پشت اقیانوس منتظرِ دیدار. دست‌ها را باز کرده.

دکتر بالای سَرَم بود. نگفت و می‌رفت و مرا از دستگاهْ باز کرده بودند و خود را می‌دیدم که خوابیده. مُرده. پرستارها می‌رفتند و دانشجویان رفتند و ماندم. دانشجویان رفتند حیاط بیمارستان و یکی می‌پرسید که بازیِ *رِئال* چندچند شد؟

رفتم آسمان و برگشتم پایین و آسمانِ تاریکِ شب در زیر پایم بود! هیچ نمی‌دیدم. سرد بود!

www.takbook.com

٤. ٤٠ ساعت، مطلقاً!

مسئولیت‌پذیری چیست؟ مسئولیت‌پذیری همگانی؟

مسئولیت‌پذیری عبارت است از این‌که در برابرِ آن‌چه انجام می‌دهیم، پاسخگو و مسئول و جوابدِه باشیم. اگر فردی آن‌چه را که انجام می‌دهد، عواقبش را نپذیرد و نتایج عمل خود را به دیگران نسبت دهد، این فرد آن‌چه را که می‌خواهد، انجام می‌دهد و زیرِ بار نتایج آن نمی‌رود. به

www.takbook.com

عبارت دیگر، آن فرد، همه را مسئول و پاسخگوی اعمال خود می‌داند، ولی خود را پاسخگو نمی‌داند و فکر می‌کند که این دیگرانند که مسئول و پاسخگوی اعمال او هستند.

به نظر شما این صفت، آشنا نیست؟ ما در ایران عادت داریم که اعمال خود را آن‌طور که می‌خواهیم انجام دهیم و سپس نتایج آن را – اگر بد باشد – نتیجهٔ عملِ بدِ دیگران بدانیم. به خود نگاه کنید و احتمالاً این صفت را می‌یابید.

چرا ما، بسیاری از آن‌چه را که انجام نمی‌دهیم، به خود نسبت نمی‌دهیم، و دیگران را مسئول انجام ندادنِ کارهای خود می‌دانیم؟

www.takbook.com

مثلاً به نظر شما، چه اندازه مردم ایران در عمل نکردنِ مردم افغانستان (به آن‌چه که باید برای کشورشان انجام دهند) سهم دارند؟ آیا این مردم کشورهای پیشرفته هستند که، به عنوان مثال، مانع مردم افغانستان – یاکشورهای دیگر مثل گابن و... – می‌شوند که کارهای خود را انجام دهند؟ شما چه فکر می‌کنید؟ تا چه حد، خودِ مردم افغانستان را مسئول انجام ندادنِ کارهای آن‌ها در کشورشان می‌دانید؟ آیا ما نیز در کم‌کاری‌ها و نواقص کشورمان سهم داریم؟

اکنون چه کاری است که ما از انجام آن خودداری می‌کنیم، ولی مردم کشورهای پیشرفته آن را انجام می‌دهند؟

www.takbook.com

اوّلین فعالیت، انجامِ هفت ساعت کار مفید در هر روزِ کاری است. این، از هر موضوعِ دیگری مهم‌تر است. بدون این هفت ساعت کار، هیچ‌جا نمی‌رسیم.

دومین فعالیت، حداقل ۴۵ دقیقه مطالعهٔ کتاب و روزنامه در هر روز است. اگر ندانید، نخواهید توانست ایران را بسازید.

مجموعِ کارِ مفیدِ هر روز (۵ روزِ کاری در هفته) و مطالعهٔ روزانه (۷ روز در هفته)، حدودِ ۴۰ ساعت فعالیت در هفته است.

www.takbook.com

این ۴۰ ساعت، همه چیز است برای پیشرفت ایران؛ بدون آن، ما حرف زده‌ایم. عملی نبوده در واقع.

واقعیات

۱. فریبِ حرف زدن را نخورید. اگر کاری را انجام نداده‌اید، به جای آن با حرف زدن نمی‌توانید ایران را بسازید.

۲. انجام دادنِ این مقدار کارِ مفید، چندان ساده نیست؛ آن را دست کم نگیرید!

www.takbook.com

۳. مردم کشورهای پیشرفته، آن را انجام می‌دهند. شدنی است.

www.takbook.com

ظرفِ سفالی؛ یافته شده در تپهٔ سْیَلک در اطراف کاشان.

تپهٔ سْیَلک که در منطقهٔ فین کاشان واقع شده، محوطهٔ باستانیِ عظیمی است که قدمت آن ۸۰۰۰ سال است. ظروف سفالی، آجرهای قالبی و ابزار آهنگریِ بسیاری در این محوطه کشف شده است.

ظرف روبرو، ۸۰۰۰ سال قدمت دارد و از خاک رس ساخته شده است.

www.takbook.com

www.takbook.com

فصل پنجم

www.takbook.com

مینی‌بوسِ قرمز و سیاهی چشمان

مینی‌بوسِ قرمز از سرازیریِ جادّه چالوس پایین می‌رفت. جادّهْ سرسبز، و دو طرف آنْ درختان رویِ جادّه خم شده.

اشکان از راننده پرسید که شیشهٔ جلویِ مینی‌بوس تازه شکسته، یا از قدیم بوده؟

راننده نگاهی انداخت و درحالی‌که بیرون را تماشا می‌کرد گفت: «من دیروز این مینی‌بوسُ، خریدم.» بینی‌اش را با گوشه دستمال پاک کرد. «شما می‌دونین صاحبِ قبلیِ این مینی‌بوس دیگه

www.takbook.com

نیستُ... مُرده؟! یَنی تصادف کرد. ما هم از اون خریدیمش. این شیشهٔ جلوی ماشین هم تو همون تصادف این ریختی شده.»

اشکانْ عرق پیشانی‌اش را پاک می‌کرد.

«الآنم من این راهُ، راستش بارِ اوّل و دُوُمِ که دارم میامُ می‌روم.»

عجب افتضاحی! اشکان به درختان قهوه‌ای و سبز نگاه می‌کرد.

www.takbook.com

چند دانشجو در مینی‌بوس گفتگو می‌کردند. اشکانْ دیگر به بیرون نگاه نمی‌کرد. مینی‌بوسِ تورْ جلویِ یک رستوران که جویِ آب از زیر آن رد می‌شد، ایستاد. دانشجویان، وسایل را برداشتند تا چرخی بزنند.

شب، دانشجویان دیر برگشتند از جنگل و ساحل. رئیسِ تور دیرش شده بود. دانشجویان یکدیگر را در لبِ ساحل و کوه و جنگل صدا می‌کردند. رئیسِ تور تازه از کوه برگشته بود. زیر لب فحش می‌داد.

www.takbook.com

راننده از عصبانیت، سیاه می‌دید. از لبِ ساحل و کوه با سرعت می‌گذشت و به ماشینی رحم نمی‌کرد. چشم‌هایش را باز کرد و مینی‌بوسْ روی بلوار سنگی وسط جادّه است و ناگهان جز تاریکی نمی‌دید. دانشجویان روی هم افتاده. رئیسِ تور نمی‌دید.

مینی‌بوس که چپ کرده و روی زمین کشیده می‌شد، دود سفیدی از انتهای آن بلند می‌شد.

دانشجویان، خونین و دست‌وپاشکسته، ونالان بیرون کشیده می‌شدند و... اتوبوس ناگهان پیچید و ایستاد. اشکان روی صندلی جابه‌جا شد. رانندهٔ هندیِ بلندقامتی را دید که بلند شد و به عقب اتوبوس رفت و با یک نفر حرف زد و برگشت و پشتِ فرمان نشست.

www.takbook.com

اشکان از لای انگشتانش به راننده خیره شد. راننده هندی نشسته بود، از آیینه به عقب نگاهی کرد.

بردیا که از خواب بیدار شده و خمیازه می‌کشید، گفت: «چی شد؟ وایْساد؟»

راننده حرکت کرد.

اشکان این سؤال درذهنش بود که...

بردیا خستگی در کرد. «دیدی یارو رو چطوری ضایع کرد؟ نَذاشت دختره آب تودَسِّش...»

ـ نه! واقعاً نفهمیدم موضوع چی بود؟

www.takbook.com

ـ این‌جا ممنوعه که در اتوبوس موقعی که تو جادَّس، پاشی وایْسی.

بردیا به بیرون نگاه می‌کرد و به خنده‌های دو نفر که صدایشان از صندلی پشتی می‌آمد توجهی نداشت. چقدر تا *لیورپول* مانده؟

اشکانْ گردنش را پیچاند تا بتواند دختری را که بلند شده بود ساکَش را بردارد و راننده او را دعوا کرده بود، ببیند. دختر، چشم‌های پف‌کرده و ورم‌آلود و قرمز داشت و از آفریقا یا آمریکای جنوبی بود؟

بردیا زد به پهلوی اشکان. «نیگاش نکن! نا را – حَت می‌شه!»

www.takbook.com

اشکان برگشت. «چی؟! چی می‌گی...»

ـ می‌گم بی‌خیالِش شو!

ـ می‌دونی چیه؟ من یک‌بار با یک گروهْ دانشجوها رفتیم اصفهان، و از اونجا می‌خواستیم بِریم شیراز. هوا خیلی خیلی سرد بود. من کُلّی وسایل برده بودم با خودم اصفهان، و یا شیراز اَگِه می‌شد.

رانندهٔ هندی از آیینه به عقب نگاه می‌کرد. بردیا چشم‌های خشمناک او را از آیینه می‌دید.

www.takbook.com

ـ آره... خلاصه ما می‌رفتیم و راننده که فهمیده بود بخاری ماشین جوابگو نیست، از عقب اتوبوس یک اجاق‌گاز قدیمی آوُردُ... روشن کرد. من که تعجب کرده بودم و فکر می‌کردم که چرا...

بردیا پِکّی زد زیر خنده. «خب؟ بعدش؟»

ـ ما که دیده بودیم... یعنی این‌که گوجه اُ سوسیس خریدیم و کباب کردیم رو آتیش. خلاصه...

بردیا شکمش از خنده درد می‌کرد.

دختر آفریقایی نشسته بود و با ناخن‌هایش بازی می‌کرد.

www.takbook.com

۵. توسعه، پیچیده نیست!

ممکن است به نظر برسد که هرچه هم که کشورهای درحال‌توسعه تلاش بکنند، باز هم به کشورهای پیشرفته نمی‌رسند. ممکن است دلیل چنین طرز فکری، پیشرفت این کشورها در تکنولوژی، مردمان با توانایی بالا، ساخته‌های عظیم صنعتی و... باشد. آیا صحیح است؟

به‌خصوص، پیچیدگی زیادِ کشورهای پیشرفته، ممکن است مردمِ کشورهایِ درحال‌توسعه را به این فکر بیندازد که در عمل ناتوانند به این پیچیدگی برسند، و بهتر است خیلی تلاش نکنند؟

www.takbook.com

این موضوع که صنعت، پیشرفته است یا... صحیح است، ولی ریشه‌های آن چیست؟

ریشه‌های آن، کارِ مفید روزانه، و مطالعه است... ولا غیر!

این پیچیدگی زیاد و صنعت و... مربوط به همین دو عاملِ بسیار ساده است؟ بله، همین است! پس چرا ما به این پیشرفت‌ها یا صنعت یا... نمی‌رسیم؟ چون به این دو عامل – کار مفیدِ روزانه و مطالعه – عمل نمی‌کنیم! این موضوع، پیچیدگی خاصّی ندارد.

تعجب آور است. مردم فکر می‌کنند که کشورهایِ صنعتی، فراپیشرفته‌اند و این فاصله ْقابلِ پر کردن نیست. آن‌ها هیچ‌گاه فکر نمی‌کنند که این کشورها از مردمی تشکیل شده که آن‌ها،

www.takbook.com

پیشرفت کشورشان را باعث شده‌اند. این مردمان چگونه باعث پیشرفت می‌شوند؟ با کارِ مفید روزانه و مطالعه. پیچیده نیست.

پس آیا این موضوعِ عقب‌ماندگی و شکوفا نشدن صنعتی، مسئولشْ کم‌کاریِ فردی و جامعه ماست؟ بله! به دلیل مطالعه نکردنِ ماست. هر کدام از ما به تنهایی، مسئول این وضعیتِ عقب‌افتادگی علمی و عدمِ پیشرفت کشوریم. پیشرفت یک کشور، تعارف ندارد. یا هرکدام از ما، به تنهایی، کار مربوط به کشور را انجام می‌دهیم و یا کشور پیشرفت نمی‌کند.

www.takbook.com

آیا با ادعا می‌توان این شکاف را پر نمود؟ خیر، کم کاریِ ما، و مطالعه نکردن ما، یک امر واقعی است. ما کم کار می‌کنیم و مطالعه نمی‌کنیم و کدام کشور در چنین شرایطی می‌تواند رشد کند؟

باورِ این موضوع آسان نیست، چون همیشه عادت داشته‌ایم به پیشرفت این کشورها فکر کنیم. دلیل آن را نمی‌دیده‌ایم. اکنون سخت است بپذیریم که مردم کشورهای پیشرفته به وسیلهٔ کار مفید و مطالعهٔ بسیار باعث شده‌اند تا کشورشان، پیشرفته باشد. ما شاید انتظار داشته‌ایم، بحث خیلی بیشتر از این‌ها باشد، و ما نمی‌دانسته‌ایم. ولی بحث پیچیده‌ای نیست. از آن‌ها علم و

www.takbook.com

سخت‌کوشیشان را بگیرید و این کشورها دیگر پیشرفت نخواهند داشت. مسئول، ماییم و سخت‌کوشی و مطالعهٔ روزانه‌مان.

واقعیات

۱. از پیشرفته‌ترین کشورِ دنیا تا پیشرفته‌ترین تمدن‌ها در تاریخ، همگی به سخت‌کوشی و علم متکی‌اند. آن را نمی‌توانیم انکار کنیم.

www.takbook.com

۲. در زندگی روزمره خود، از علم و سخت‌کوشی بهره‌ای دارید؟ اگر ندارید، ایران پیشرفتی نمی‌کند!

۳. به نظر شما با زرنگ‌بازی می‌شود سخت کوشی و علم را دور زد؟!

www.takbook.com

خوارزمی از مهم‌ترین دانشمندانِ علم ریاضیات است که پایه‌گذارِ علمِ جبر نامیده شده است.

او کتاب *المختصر فی حساب الجبر و المقابله* را نگاشت. این کتاب، حدودِ چهارصد سال در دانشگاه‌های اروپایی تدریس می‌شد و در آن، معادلات درجهٔ دوم و خطّی به خوبی حل می‌شود. تحقیقاتِ خوارزمی در نهایت باعث شد سیستم عددیِ هندی–عربی، جایگزینِ سیستمِ عددیِ رومی شود.

در روبرو، ترجمهٔ انگلیسی کتاب *المختصر* را به وسیله *فردریک روزن* در سال ۱۸۳۱ میلادی، می‌بینید.

of the sons less the amount of the share of the widow." Divide the heritage into thirty-two parts. The widow receives one-eighth,* namely, four; and each son seven. Consequently the legatee must receive three-sevenths of the share of a son. Add, therefore, to the heritage three-sevenths of the share of a son, that is to say, three parts, which is the amount of the legacy. This gives thirty-five, from which the legatee receives three; and the remaining thirty-two are distributed among the heirs proportionably to their legal shares.

If he leaves two sons and a daughter,† and bequeaths to some one as much as would be the share of a third son, if he had one; then you must consider, what would be the share of each son, in case he had three. Assume this to be seven, and for the entire heritage

* A widow is entitled to $\frac{1}{8}$th of the residue; therefore $\frac{7}{8}$ths of the residue are to be distributed among the sons of the testator. Let x be the stranger's legacy. The widow's share $= \frac{1-x}{8}$; each son's share $= \frac{1}{4} \times \frac{7}{8}[1-x]$; and a son's share, minus the widow's share $= \left[\frac{7}{4} - 1\right] \frac{1-x}{8} = \frac{3}{4} \cdot \frac{1-x}{8}$ $\therefore x = \frac{3}{4} \cdot \frac{1-x}{8}$ $\therefore x = \frac{3}{35}$; $1-x = \frac{32}{35}$ A son's share $= \frac{7}{35}$; the widow's share $= \frac{4}{35}$.

www.takbook.com

فصل ششم

www.takbook.com

حسام و تِرَن‌های هوایی

حسام از روی پلی که در زیرِ آنْ رود کوچکی جریان داشت، رد شد و به صاحب کافه گفت که دیگر برای او کار نخواهد کرد. صاحب کافه، *چارلی*، از او پرسید.

حسام گفت که کاری در دانشگاه پیدا کرده.

حسام دوچرخه را از کنارِ رود برداشت و به کتابخانه رفت. در کتابخانه، دانشجویانْ بلند حرف می‌زدند. کارِ حسام این بود که کتاب‌ها را از روی میز جمع کند و به قفسه بازگرداند.

www.takbook.com

حسام عاشق الناز بود. الناز دختری بود که افاده داشت و هنگامی‌که حسام از روی پل گذشته بود، به این موضوع فکر کرده بود. چرا الناز با پول پدرش تفاخر می‌فروشد و چرا الناز به او فکر نمی‌کند؟ چرا؟ و چرا؟ چرا الناز...

حسام هر روز که از روی پل می‌گذشت، به این موضوعات فکر می‌کرد.

حسام یک‌بار عکسِ الناز را در بنزِ پدرش دیده بود. الناز دستش را انداخته بود پشت فرمان و زیرش نوشته بود: من و جنگل‌های سرسبز... و زیرش کامِنْتْ گذاشته بود یکی که شما چقدر با بنز در جنگل‌های سرسبز می‌رین. و او هم جواب داده بود که من خیلی رانندگیم خوبه.

www.takbook.com

و حسام خیلی دلش می‌خواست که زیر عکس بنویسد تو مگه با بنز پدرت دنیا اومدی؟

استاد از کنار حسام رد شد و لبخند زد. استاد ریاضیات.

حسام خواست که دنبال استاد برود و بپرسد که کاری هست انجام دهد؟ حسام از او، خانم بِرْدْ، خیلی خوشش نمی‌آمد، ولی خانم بِرْدْ باهوش و یا نابغه بود و حسام می‌دانست. استادِ ریاضیات به دنبال کتاب نایابی نبود و حسام تصمیم نداشت کمک نکند؛ باید کمک می‌کرد.

دو روز بعد، حسام شنید که الناز پورشه خریده و این خبر، حسام را تکان داد.

پورشه‌اش را دیگه چه کنم؟!

www.takbook.com

کاغذی برداشت و نوشت که تا شهربازی *آلتون تاوِرْز* چقدر راهه و خرجش چقدره؟ خرجش زیاد بود.

تصمیمش را گرفت. باید وام دانشجویی می‌گرفت.

به امور مالی دانشجویان رفت و با یکی از کارمندان صحبت کرد و خواست که ۲۰۰ پوند به او قرض دهند تا اجاره خانه‌اش را که عقب افتاده، پرداخت کند. کارمند قبول نکرد و گفت که مدارک، قابل قبول نیست. باید مدارک بیشتری بیاورد و به غیر از آن مدارک، مدرکِ دیگری لازم نیست. حسام لبخند زد و پایش را که زیرِ میز گیر کرده بود، آزاد کرد و رفت که رفت.

www.takbook.com

الناز پورشهٔ سفید را عکس انداخته بود، و در جنگل، پایش در کنارِ چرخِ مشکیِ ماشین بود و زیر آن نوشته بود: مَنُ بابام در جنگل، امروز و دیروز!

یکی نوشته بود که چرا بابات در عکس نیست؟! حسام لبخندی زد.

سه روز بعد، ۲۰۰ پوند از دانشگاه وام گرفت و رفت که بلیتِ شهربازی را بخرد و بلیتِ قطار را هم بخرد. دوستانش نمی‌توانستند بیایند، چون تا *آلتون تاوِرْز*، ۸۰ پوند یا بیشترْ پولِ قطار می‌شد و ۴۰ پوند هم بلیتِ شهربازی می‌شد.

www.takbook.com

بلیت‌ها را خرید و از کارمندی که پولِ بلیت‌ها را به وسیلهٔ وامِ مسکن اهدا کرده بود، خوشحال و راضی بود.

دوشنبه سوار قطار شد. ساعت ۱۱ از درِشهربازی وارد شد و یک راست به سمتِ تِرَنِ هوایی بزرگی رفت، که پاهای مردم بر روی آن برعکس شده بود و می‌چرخید و می‌چرخید و راست می‌شد و خیلی کج می‌شد و به آسمان می‌رفت.

حسام این وسایل را خیلی دوست نداشت. دلش نمی‌خواست سوار این قطارها شود و بچرخد و بچرخد.

www.takbook.com

چاره نبود. رفت و سوار تِرَن هوایی عظیمی شد که بالای آسمان می‌ایستاد و یکهو شیرجه می‌زد پایین.

پایین آمد و دل و روده‌اش می‌پیچید و آب قند می‌خواست. بچه‌ای آمد و از او خواست هنگامی‌که آن بالاست، عکس از او بگیرد و حسام خندید و دوربین را نگرفت و گفت که آشوب است روده‌هایش.

هوا سرد بود و حسام نا نداشت. از این‌که دوربین را نگرفته، احساس خوبی نداشت. بلند شد تا تِرَن دیگری را امتحان بکند. در این تِرَن، همه *مَلّق* بودند.

www.takbook.com

چشم‌های کبود و تِرَن‌های هوایی که می‌چرخیدند و جیغِ دختران و پسران و آبمیوه‌هایی که پر می‌شدند و بچه‌هایی که زمین می‌خوردند. حسام کاری نداشت و با قطارِ ساعت ۵ برگشت.

شب در خانه، ساعت ۹ شمع‌ها را روشن کرد تا سردش نشود. موبایلش را روشن کرد و زیرِ عکسی که گرفته بود نوشت: من در کنارِ عظیم‌ترین تِرَن‌های دنیا.

النازْ عکس را که در میانِ جنگلِ *آلتون تاوِرْز* بود، دید و زیر آن نوشت: عجب تِرَن‌هایی!

الناز گوشی‌اش را خاموش نکرد و عکس را نگاه می‌کرد و لبخند می‌زد.

حسام ظرف‌ها را می‌شست و رفت بخوابد. از بیرون صدایی نمی‌آمد.

الناز هم خوابید.

www.takbook.com

٦. پر توقّع نباشیم!

مردم ایران در ظاهر مظلومند، ولی متوقّعند.

ما در ایران بدیهی می‌دانیم که همه چیز حق ماست و این ماییم که مُحِقّیم برای همه چیز در جامعه.

مردم کشورهای پیشرفته چگونه‌اند؟ آن‌ها به این شدّت مثل ما نیستند. آن‌ها معتقدند که در جامعه، تا حدّ نسبتا زیادی، به اندازه سخت‌کوشی و علم باید به مردم جایگاه و بها داده شود.

www.takbook.com

آن‌ها معتقد نیستند که هر فردی در جامعه، باید به تمامِ هرچه فردِ دیگری دارد، برسد. ما در ایران در این مورد، همیشه در یأسیم. فکر می‌کنیم که هرچه همهٔ افراد در بالاترین سطوح دارند، همهٔ آن‌ها به طور همزمان حق من و ماست، و در این مورد، تلاش و سخت‌کوشی و علم، بی‌معنا و بی‌ربط و بی‌انصافانه و نامربوط است. همه چیز حقّ ماست، بدون نیاز به پشتوانهٔ سخت‌کوشی و علم. ما مُحِقّیم، بدون دلیل! می‌خواهیم، بدون تلاش. باید همه چیز برای ما باشد، و فقط همین!

پس مردم کشورهای پیشرفته چگونه عمل می‌کنند؟ قبل از هر چیز، آن‌ها مثل ما فکر نمی‌کنند که همه مردم جامعه باید در بالاترین سطح ممکن باشند، وگرنه ظلم در جامعه ایجاد

www.takbook.com

شده. آن‌ها در جوامع صنعتی رشد یافته‌اند و از صنعت، به خوبی آگاهند. می‌دانند که در صنعت، کار و تلاش تا حدّ زیادی تعیین کننده است، و به همین اندازه از خود و مردم انتظار دارند. یعنی انتظار ندارند که اگر تلاشی نمی‌کنند، به جایگاه قابل اعتنایی در جامعه دست یابند. ریشه همه چیز را، تا حدّ زیادی به سخت کوشیِ فردی و مطالعه نسبت می‌دهند و از خود و دیگران به همان اندازه، توقّع دارند.

دیگر این‌که، مردمِ کشورهایِ پیشرفته به خودْ توجّه بسیار بیشتری دارند تا خطاهای مردم در جامعه. به کارِ خود و مطالعهٔ خود توجّه دارند، یعنی در فکرِ اصلاحِ کارِ خود هستند. این موضوع

www.takbook.com

باعث می‌شود افرادْ به جای توقّع از افرادِ دیگرِ جامعه، به فکر اصلاحِ کارِ خود باشند و این‌قدر از کارِ دیگران، توقّع نداشته باشند. یعنی آن‌ها از خود، توقّع و انتظار زیادی دارند، نه از افرادِ دیگرِ جامعه به این حد. علت و معلولِ آن‌ها عمدتاً خودشانند، نه بقیهٔ افراد جامعه.

پس ما چرا ایستاده‌ایم؟ و تلاش چندانی نمی‌کنیم؟ انتظار داشتن از مردم، آسان است! ما خود، چه می‌کنیم؟

مسأله دیگرِ ایران، این است که ما از خود و دیگر ایرانیان آن‌قدر توقّع نداریم که از مردمِ کشورهای خارجی. ایرانی‌ها، انتظار دارند که بقیهٔ مردم دنیا کامل و بی‌عیب باشند، و با کشور ایران،

www.takbook.com

مثل مردمِ خودشان رفتار کنند. و اگر این کار را نکنند، مردمِ ایران ناراحت می‌شوند که چرا فلان کشور با مردمِ خود چنین رفتارهایی نمی‌کند، و مردم ایران چنین رفتارهایی را نمی‌کنند...

واقعیات

۱. اگر توقّع دارید مردمِ ایران و کشورهای پیشرفته مثلِ هم رفتار کنند، این توقّع را از آن‌ها دارید یا از مردم ایران؟ یعنی چقدر از خود، توقّع دارید که ایران پیشرفته باشد؟

۲. آیا از خود، توقّع دارید که ایران، پیشرفته باشد؟ چرا؟ چرا از دیگران؟ چرا از خود، نه؟

www.takbook.com

۳. آیا کشورهای خارجی وظیفه‌ای دارند که ایران را به پیشرفت برسانند؟ چرا؟

www.takbook.com

ابن هیثم، دانشمندِ نور شناسی بود که بیش از هزار سال پیش به دنیا آمد.

او را پایه‌گذارِ نورشناسیِ مدرن می‌دانند؛ چرا که اوّلین شخصی بود که اصولِ نور شناسی و ادراکِ وابسته به بینایی را به شکل امروزی بیان کرد.

او معتقد بود که برای تحقیقات علمی، باید از مدارکِ تجربی – و یا ریاضی – استفاده کرد. به این ترتیب، پانصد سال پیش از رنسانس، به متدولوژی تحقیق تجربی رسیده بود.

در کتاب روبرو، ساختار چشم را ابن هیثم شرح می‌دهد.

www.takbook.com

فصل هفتم

www.takbook.com

آلمانی‌ها و قفسه ضد زلزله

آلمان بود و شب کریسمس بود و فرهاد در کتابخانهٔ دانشگاه. سرش را روی میز سفید قرار داده و به دانشجوهای آلمانی و اتریشی نگاه می‌کرد که با یکدیگر سخن می‌گفتند.

شب، طولانی بود و دو دانشجو دیگر سخن نمی‌گفتند. دانشجویان، دیگرْ در سالن مطالعه نبودند و فرهادْ تنها در سالن نشسته بود و زیر لبی فلسفه می‌خواند.

www.takbook.com

ساعت، دو یِ شب. فرهاد از زیرِ صندلی یواشکی بیسکوئیت کرِمداری را درآورد تا بجَوَد. دانشجوی چینی به زور از در رد شد و رفت پشت یکی از میزها نشست و کتاب از کیفش درآورد و یک بیسکوئیت چینی هم کنار دستش گذاشت. عینکش را برداشت.

فرهاد یاد نگهبانی افتاد که در روزهای عادی می‌نشست و بلند می‌شد و چرخی در جلویِ در می‌زد. بازمی‌گشت و دانشجویان کارْت می‌کشیدند. الآن این دانشجوی چینی این‌جا نشسته...

که در باز شد و نگهبان بلندقامتی وارد شد. نگهبان از او خواست که کارتش را بیرون بیاورد، دانشجوی چینی نمی‌خواست و نداشت و بیرون نمی‌رفت و سرانجام رفت.

www.takbook.com

فرهاد به نگهبان نگاهی انداخت.

خمیازه کشید. سکوت میزها و کتاب‌ها. بلند شد تا آبی به سر و صورتش بزند و برگردد. برنگشته بود که دید آن دانشجو، جلویِ درْ منتظرش ایستاده؛ به روی خودش نیاورد و مستقیماً رفت کتابخانه. از در نگذشته بود... که آن دانشجو دنبالش آمد و در بسته شد و صدایی نیامد. دانشجوی چینی رفت و فرهادِ عصبانی او را دید که پشت میز نشسته و کتاب می‌خوانَد و پشت به او نشسته.

نگهبان نیامد.

www.takbook.com

فرهاد در خیالش دراز کشیده بود روی میز و خرناس می‌کشید. دانشجوی چینی دید که نگهبانان می‌آیند. دو نفر بودند و آن‌یکی که بزرگ‌تر بود، از او خواست که برود و برود. دانشجوی چینی سرخ و سفید می‌شد و رفت.

فرهاد، سرش را گذاشت روی میز و به دنیایی فکر کرد که از آن آمده بود. در تهران، فلسفه و تاریخ فلسفه خوانده بود. در نوروز که دانشجویان نبودند، مسئولین کتابخانه هماهنگ کرده بودند که دانشجویان نیایند.

www.takbook.com

کلید کتابخانه دست او بود و خودش تنها در کتابخانه می‌نشست. دانشجویی نبود و اگر هم می‌آمد، چندبار به در می‌زد و می‌رفت. فرهاد، عینکش را برداشت.

یک‌بار مسئولین آمده بودند برایِ سرکِشی و او هم گفته بود که مسئول کتابخانه رفته تا رستوران... مسئولین هم رفته بودند.

یک‌بار هم شوفاژ شکسته بود و آبْ همه‌جا را می‌رفت که بگیرد و

«حال شما خوبه؟» نگهبان بود که آمده بود ببیند فرهاد آیا مشکلی دارد که چهل دقیقه است سرش روی میز است؟

فرهاد عینکش را به چشم زد.

www.takbook.com

۷. فقط به ظاهرِ کار نپردازید.

مردم ایران، در کار، چندان مناسب نیستند؛ آن‌ها از کارْ خوششان نمی‌آید و بر این باورند که کار، خوشایند آنان نیست. چرا؟

ایرانیان، در زمان باستان این‌گونه نبوده‌اند. بسیار سخت‌کوش بوده‌اند، طوری‌که بقایای تخت جمشید، پس از چند هزار سال، نمونه است. و یا در زمان خیّام و ابن سینا و عطّارِ نیشابوری؛ این‌گونه نبوده‌اند. پس چه شده است مردم ایران را؟!

www.takbook.com

مردم ایران، در زمان اخیر، به کشورهای خارجی از لحاظ محصولات و تولید آن‌ها وابسته شده‌اند. چرا گشایشی در کار مربوط به ایرانیان نیست؟ آیا آن‌ها از نظر صنعت و تکنولوژی، خوب کار نمی‌کنند؟ و یا مسأله‌ای از جای دیگر جهان است؟

مردم ایران، کار نمی‌کنند. بیشتر، سعی می‌کنند، یا در تلاشند که نشان دهند که کاری می‌کنند و از پسِ کاری بر آمده‌اند. بین انجامِ کاری یا ادایِ انجام دادنِ آن کار، تفاوت زیادی است. ما مردم ایران، حسّاسیم که ظاهرِ کار را سالم و قابل قبول، نمایان سازیم، ولی باطن آن را، و اصل آن را، از آن فرارمی‌کنیم.

www.takbook.com

به عنوان مثال، یک ماشینِ خارجی می‌خرید؛ به آن بیشتر اعتماد می‌کنید؟ اعتماد به حاصلِ کارِ مردمِ دیگر، یعنی این‌که مردمِ دیگر را در امر صنعت، قابل اعتمادتر می‌یابیم. چون می‌دانیم که آن‌ها، اهل فرار کردن از کار نبوده‌اند. یعنی کار را، همان طور که باید، انجام داده‌اند. و از کار نزده‌اند. یعنی می‌دانیم که آن‌ها فقط ظاهر کار را درست نمی‌کنند، و اصلِ آن کار نیز اساسی و درست است.

آیا ما از کار کردن فراری هستیم؟ فراری‌ایم و یا بد، کار می‌کنیم؟ هردو. تحقیقات نشان می‌دهد که مردم ایران، هم ساعات کار مفید پایین‌تری دارند و هم بهره‌وری کمی دارند. با این‌حال،

www.takbook.com

ظاهرِ کار را حفظ می‌کنند. شما در نگاه اول، به زندگی ایرانیان پی نمی‌برید، و به طرزِ کارِ آن‌ها، چون که باطن و ظاهرْ در میان مردم ایران، یکی نیست. آن‌ها اکثراً در طول تاریخ، از جور حکومت مرکزی بسیار می‌ترسیده‌اند، و به همین دلیل عادت کرده‌اند ظاهر را جور دیگری بشناسانند، و در باطن یک‌جور دیگر بوده‌اند.

پس چرا یک ایرانی، خوب کار نمی‌کند، و به دنبال بهانه است که خوب کار نکردن خود را توجیه کند؟ چون می‌ترسد از ظاهر ناکارآمد؛ پس آن را توجیه می‌کند. ظاهر آن کار را حفظ می‌کند، ولی در باطن، به آن نمی‌پردازد. حتّی ممکن است این کار را، یعنی نپرداختن به باطن کار را،

www.takbook.com

عامدانه انجام دهد تا ثابت کند که تواناست و زیرِ بارِ حرفِ مردم یا کار نمی‌رود. یعنی زیرک و تواناست که ظاهرِ کار را درست نگه می‌دارد، ولی کار را خیلی انجام نداده. یعنی باهوش‌تر و با عرضه‌تر از بقیّه، می‌خواهد قلمداد شود... و این وضعیتِ امروز برخی از مردمِ ماست در محل کار. و طرز تلقی آنان از این‌که کار چیست؟ و چگونه باید کار کرد! و چگونه باید کار نکرد و نشان داد که کار می‌کند!

نتیجه: اگر ما درست کار نکنیم، همیشه در صنعت و تکنولوژی عقبیم. این موضوعِ درست نگاه داشتنِ ظاهرِ کار، به طرز عجیبی برای ایران مهلک است. با این وضعیت، جلو نمی‌رویم.

www.takbook.com

واقعیات

۱. به نظر شما عجیب نیست که ایران با این سابقه طولانی و متنوّع در تاریخ، دارای این مشکل است که مردمان آن، خوب کار نمی‌کنند؟

۲. ظاهرِ کار، اهمیت زیادی برای ما مردم ایران دارد. اگر به جای یک غیرایرانی بودید، نظر شما در مورد رفتار ایرانیان چگونه بود؟

www.takbook.com

۳. به نظر شما صنعت خودرو، تا چه حد می‌تواند نشانگر علاقه مردم ما به ظاهرِ درست کار باشد؟

www.takbook.com

کتابِ رباعیات عمر خیام که توسط *فیتز جِرالد* در سال ۱۸۵۹ به انگیسی ترجمه شد. *فیتز جِرالد*، چهار ویرایش از کتاب را منتشر نمود.

کتاب روبرو، چاپ ۱۹۰۹ در لندن است.

نقاشی‌های کتاب به وسیله *اِدموند دولاک* انجام شده است.

www.takbook.com

فصل هشتم

www.takbook.com

آوای سنگ‌ها و رود

اعضای گروهْ در یک دایره نشستند و صحبت می‌کردند و مربّی آمد و وسط دایره نشست. مربّی بلند شد و به هریک از اعضایِ گروهْ یک طبل داد و خودش کنارِ گروه نشست و فرمان داد که با شمارهٔ ۲، بر طبل بکوبند و با شمارهٔ ۱ دست‌ها را بردارند و خودش هم ایستاده بود و رِنگ می‌داد که با چه رِنگی بزنند.

www.takbook.com

مربّی نشست و اعضا بلند می‌شدند و ریتمی می‌زدند و بقیهْ دنبال می‌کردند و ریتم را می‌زدند و خسته نمی‌شدند...

مربّی از نیما خواست که بلند شود و ریتمش را بکوبد. نیما برخاست و ریتمی زد که خودش هم باورش نمی‌شد این‌قدر خوب شود.

شب در هتل، اعضا دورِ یک میز نشسته بودند. نیما از مربّیِ صبحی خوشش نمی‌آمد و چه خوب که نبود!

www.takbook.com

جِنیفِر که ۳۸ سالش بود و موهای سفید–طلایی داشت، لیوانِ آب‌آلبالو و زرشک را پُر نمود و روی میز گذاشت. اعضای گروه از او حساب می‌بُردند: مدیر فروش ارشد بود و از بقیه با استعدادتر بود و سابقهٔ کاری هم بیشتر داشت. جِنیفِر از نیما خواست که از تجاربِ کاری‌اش برای دیگران بگوید. نیما طفره نرفت، ولی جواب کاملی هم نداد و جِنیفِر ناراحت شد، ولی نرفت و ماند و ادامه نداد.

صبح روز بعد، جِنیفِر و نیما و سایر اعضا برای قایقرانی به رودخانه *تِلاگاواژا* رفتند. *تِلاگاواژا* در شرقِ *بالی*. اعضا سوار اتوبوس شدند و دو ساعت بعد رسیدند رودخانه.

www.takbook.com

جِنیفِر و اعضا به رودخانه رسیدند و نیما نرسیده بود. بالاخره رسید و مانند بقیهْ لباس قایقرانی و جلیقه می‌پوشید. دو نفر از اعضایِ تور، گروه‌هایِ چهارتایی تشکیل می‌دادند و هر گروه به طرفِ یک قایق می‌رفت. نیما به سمت قایق می‌رفت و یک بلژیکی و یکی از چِک و همین طور شیلی با او آمدند.

رودخانه‌ای که خروشان نبود و آب می‌رفت و می‌پیچید. نیما سوارِ قایق شد؛ و کوه؛ و رودی که در بی‌انتها صدایش می‌آمد و بَرمی‌خورْد به کوه. و قایق‌ها که پشت سر هم راه می‌افتادند و قایق نیما که راه افتاد. نیما پارویش را زد به به کوه و قایق پیش می‌رفت.

www.takbook.com

جِنیفِر حواسش به قایق‌ها بود. نیما پارو می‌کشید و کفِ رودخانه معلوم نبود و آب، می‌پیچید و کوه، ایستاذه بود. جنگل‌های اطراف، در کوه رشد کرده بود...

قایقِ نیما به سنگی خورد و رفت رویِ سنگ. لیدِرِ قایق از گروه می‌خواست که با هم بنشینند و بلند شوند و بنشینند و به یک طرف قایق آیند و...

قایق دوم از راه رسید و به آن‌ها خورد و یک ایتالیایی افتاد در آب و دست و پا می‌زد و یک سوئدی خواست بپَرَد و نجاتش دهد و لیدِرِ قایق خندید و چوبِ پارویش را به چوبِ پاروی ایتالیایی گیر انداخت و بیرون کشید. سوئدی می‌خندید.

www.takbook.com

قایق نیما پیش می‌رفت. به کوه رسیدند و رود به چپ می‌رفت و در مسیرِ رود پارو زدند. رفتند تا رود تمام شد دیگر و ایستادند.

جِنیفِر خوشحال بود و می‌رفت که به مدیرانِ بالاتر گزارش دهد که تمرینِ کارِ گروهی عالی بوده و لیدِرْهای اهل *بالی*، کارشان را بلدند.

روز سوم! در سالنی جمع شدند تا بازی *اِسْنِیْکْسْ* را... که مدیر فروش بلغارستان و کانادا در بیمارستان بستری بودند و نَشُد که بازی کنند.

www.takbook.com

نیما رفت که از آن‌ها عیادت کند. گُلی خرید و دید که اعضای گروهْ آن‌جایند. خجالت کشید ولی برنگشت، صبر کرد تا با هم برگردند.

www.takbook.com

۸. کارِ گروهی را بدانیم.

مردم ایران، کارِ گروهی را نمی‌شناسند.

کارِ گروهی چیست؟ کارِ گروهی تلاشی است که مردم – یا افرادِ یک گروه – انجام می‌دهند و در آن با یکدیگر همکاری می‌کنند تا به هدفِ مشترکی دست یابند. ریشهٔ کار گروهی چیست؟ ریشه کارِ گروهی این است که مردم باید به یکدیگر اعتماد داشته باشند. اگر مردم به یکدیگر اعتماد نداشته باشند، نمی‌توانند و نمی‌خواهند که در یک گروه، با مردمِ دیگر باشند. پس مردمِ

www.takbook.com

ایران از کار گروهی خوششان نمی‌آید، چون نمی‌توانند، یا نمی‌خواهند، به مردم دیگر اعتماد کنند؛ احساس می‌کنند که راحت‌ترند دستِ خودشان باشد همه امورشان.

ما چرا در کار گروهی، از کشورهای پیشرفتهْ فاصله داریم؟ چون آن‌ها متوجه شدند که در صنعت، کار گروهی، نتیجه را بسیار مؤثّرتر می‌کند. چون نتیجه را بهتر و مؤثّرتر دیدند، کار گروهی را در جامعه‌شان رواج دادند. رواجِ کار گروهی در جامعه، باعث شد که مردم با یکدیگر بهتر و بیشتر کار کنند. روی نقص‌های دیگران تمرکز نکنند، فقط روی توانایی‌های خود تمرکز نکنند و کار

www.takbook.com

گروهی را بالاتر از کارِ فردی بدانند. کار گروهی از دیدِ مردمِ این کشورها، به اندازهٔ طلا یا بالاتر از آن، ارزشمند است.

چرا والا؟ چون بدونِ کار تیمی، آن‌ها نمی‌توانستند پیشرفت چندانی بکنند. مردمِ ایران گاهی گمان می‌کنند که کشورهای صنعتی، پر از آدم‌های هوشمند و توانمند است که کارهای جامعه را تَکی به عهده دارند.

این‌طور نیست. در این جوامع، کار جامعه را انسان‌هایی پیش می‌برند که در گروه‌ها، به طور شایسته با یکدیگر عمل می‌کنند. این کارِ شایستهٔ گروهی را از آنان بگیرید و آن‌ها دیگر نمی‌توانند

www.takbook.com

پیشرفتی بکنند. ما فکر می‌کنیم که این دستاوردها حاصلِ پیشرفتِ فردی آن‌هاست و این در حالی است که آنان بدون کارِ جمعی نمی‌توانند پیشرفتی بکنند. این کارِ تیمیِ آن‌هاست که آنان را به پیش می‌بَرد.

ممکن است در ذهنتان این پرسش باشد که آیا آنان از ما بیشتر اعتماد می‌کنند به مردمشان؟ یعنی از لحاظ مسائل قانونی، پیگرد و...؟ موضوع این نیست.

www.takbook.com

آن‌ها آموخته‌اند که چطور با یکدیگر در یک گروه تعامل و کار کنند، چطور با یکدیگر به سمت اهداف مشترک بروند، نهراسند از یکدیگر، اعتماد کنند که هرکسی در جایگاه خود می‌تواند به آن‌چه از او خواسته‌اند عمل بکند. ما از این صفات، غافلیم.

ما در ایران عادت داریم به خود تکیه کنیم و اعضای گروه را با حقارت از آنان یاد کنیم. افرادی که مزاحمند و کار بلد نیستند (و ما را تلف می‌کنند؟). نمی‌خواهیم و یا نمی‌توانیم با گروه، هماهنگ و پیوسته کار کنیم. احتمالاً به دنبال اینیم که اگر بتوانیم، حاصل کارِ گروه را در یک

www.takbook.com

چشم به هم زدن برُباییم، یا حداقل از آنِ خود سازیم. چون به گروه اعتمادی نیست، و یا نباید باشد! حداقل در مورد ما که گروه، قابل اعتماد نیست!

مردم ایران چشمشان به دیگری است که در گروه، تا می‌تواند به جای آن‌ها کار بکند و خودشان را اگر بتوانند کنار بِکِشند تا دیگری به جای آنانْ کار را بکند. آن‌ها معتقدند نام این کار، زیرکی و یا آگاه بودن از مسائل اجتماعی است و باید تا جایِ امکان بگذاری دیگران به جایت کار کنند. آن‌ها معتقدند اگر در گروه به اندازهٔ کافی کار کنی، دیگران به اندازهٔ تو کار نمی‌کنند و تو بی‌نصیب مانده‌ای.

www.takbook.com

با این وضعیّتِ کار گروهی در ایران، ما فاصلهٔ زیادی تا بهره‌وریِ زیاد داریم. مردم ایران، اگر بتوانند کار گروهی را در عمل و در ذهن پیاده کنند، تا کشورهای پیشرفته راه کمتری در پیش دارند.

واقعیات

۱. مردم ایران نسبت به کشورهای پیشرفته، در امرِ کارِ گروهی بسیار فاصله دارند. این فاصله، باعث می‌شود که نتوانند به خوبی با کشورهای دیگر رقابت کنند.

www.takbook.com

۲. به نظرِ شما آیا ما مردمی هستیم که نمی‌توانیم به راحتی با یکدیگر در جامعه، کار و تعامل داشته باشیم؟ یعنی شما با مردمِ دیگر آیا می‌توانید در یک گروه فعالیت کنید؟

۳. به نظر شما حکومت‌ها تا چه حد می‌توانند در ارتقای فرهنگِ کار تیمی، نقش داشته باشند؟

www.takbook.com

بنای تاریخیِ پرسپولیس دارایِ معماریِ بسیار قوی است که امروزه نیز به کار می‌رود.
درختِ سرو و گل‌های نیلوفر را می‌توانید در این تصویر ببینید.

www.takbook.com

www.takbook.com

فصل نهم

www.takbook.com

فانتوم و خودکارِ سیاه در گلدان

پویا از روی پلْ به برجِ بلندی که در آسمان بود، نگاهی انداخت. این‌جا خوب جایی است. از درِ موزه رد می‌شد که دید واردِ سالنِ بی‌انتها و زشتی شده که هیچی نبود داخلش و از سالن رد شد و رفت طبقه بالا. *در روبرو، از تیرآهنِ سقف، مدفوعی آویزان بود* و با طناب به دورِ تیرآهن پیچیده شده بود و از آن آویزان بود. چند قدم جلوتر نرفته بود که *مدفوع‌هایِ کوچک‌تر را دید* **که به دور مدفوعِ بزرگ‌تر جمع شده بود** *و تشکیلِ یک گروهی را می‌داد* که اثرِ هنری در یک اتاق،

www.takbook.com

بود. *تابلوی بزرگی از آفریقا، یا یک خانوادهٔ آفریقایی، نیز به دیوار بود* و خیلی خوب، رنگ آمیزی شده و سبز و سیاه و قرمز، ابعاد را نشان می‌دهد.

روژین در طبقهٔ دیگر در حالِ دیدنِ تابلوهایی بود که دایرهٔ توسی یا آبی‌رنگْ در وسطِ آن‌ها بود و خطِّ سیاه در زیرِشان. و روژین خوشحال بود که در تِیْتْ میوزیِم است و خوشحال است که می‌تواند هنرِ مدرن را ببیند. و روژین آمد به طبقه بالا و خواست دست بدهد با پویا. پویا مایل نبود و روژین رفت، ولی برگشت که با هم ببینند موزه را.

www.takbook.com

در طبقهٔ پایین، اتاقی بود که وسطش یک هِرَم است که از پرتقال‌ها ساخته شده و در کنارش، چند متر آن طرف‌تر، ~~پایی هست که از ساق به دیوار چسبیده.~~ آن‌ها پایین‌تر رفتند تا ساق را از نزدیک ببینند *و روژین می‌گفت* که ساق، کوتاه است **یا جورابش بلند؟**

به اتاقی رسیدند که مهتابی‌های روشن به دور قفسه‌ها پیچیده شده و روژین در تاریکی به فکر فرو رفته و نشسته بود. از تاریکی خارج شدند و پویا رفت به دستشویی تا صورتش را، بشوید.

www.takbook.com

سنگ‌هایِ سفیدِ دستشویی و لامپِ آبی کم‌رنگ و سقف زرد و سقفِ دستشویی‌های قرمز گلبِهی و نورپردازیِ قرمزرنگ.

برگشت و روژین داشت فکر می‌کرد که چرا پرتقال‌ها رویَش توت‌فرنگی نیست و یا خیار؟ وارد اتاقی شدند که کُپّه‌ای دانهٔ سیاه یا خاکستری روی هم ریخته شده بود. روژین فکر می‌کرد که چه دانه‌های خاکستری زیبایی و دلنشینی! و آدم‌ها به دور کپّه ایستاده بودند. **اخم می‌کردند.**

www.takbook.com

آینه! چه آینه‌ای! درون آینه، عکسی از روژین و پویا نشان داده شده بود و نام اثر، نقاشیِ بدون عنوان بود. روژین می‌گفت که خدای من! چه شاهکاری است! و ادامه می‌داد که من اگِه بتونم فقط یک اثر، یک اثر این‌طوری... و گُل انداخته بود. در بالایِ آینه در سمت چپ، راه‌پله‌ای بود قرمز گلبِهیِ روشن که به سقف می‌رسید **و تمام می‌شد** و به جایی نمی‌رفت.

www.takbook.com

روژین دولا شد. آدم‌ها به دورِ تنه‌هایِ درختی که روی زمین افتاده بود، راه می‌رفتند و روژین تنهٔ درخت را تِسْت می‌کرد. بلند شد و گفت که طبیعی نیست این کُنده‌ها و رفت. از زیرِ راه‌پلّه‌ای که به هیچ‌جا نمی‌رفت رد می‌شد و می‌رفت که ببیند آیا می‌تواند از پنجرهْ بیرون را ببیند تا تنه‌های درختان را خوب‌تر ببیند؟ نور خورشید نبود و نتوانست و برافروخته بود.

نور خورشید نبود؟ **پویا نشسته** و آسمان بیرون، قرمز گلبهی بود.

www.takbook.com

روژین رفت و به اتاقی وارد شد که پر از کیسه‌هایی بود که در آن‌ها نخود و لوبیا و باقالی و برنج ریخته بودند. و زیر نور می‌درخشید. روژینْ انگشت‌به‌دهان بود و ایستاده. مردم خم می‌شدند تا کیسه‌ها را ببینند... روژین رفته بود تا به درختی که می‌خواهد، برسد و رسیده بود. درختی بود که وسطِ سالن خودنمایی می‌کرد. تنهٔ درخت و شاخه‌های آن هرکدام از جایی آورده شده بود و به هم پیوند خورده. **و روژین عکس می‌گرفت و یادداشت برمی‌داشت.**

www.takbook.com

روژین در تاریکی! تاریکیِ محض. مکعب‌مستطیلی از سقف آویزان بود و پایین می‌آمد و روی مکعب دیگری قرار می‌گرفت. روژین می‌رفت و به آدم‌های دیگر نمی‌خورْد، چون لایهٔ باریکی از نور بین مکعب‌ها خارج می‌شد و او می‌توانست ببیند و راه برود.

درختِ خشک در طبقه بالا بود. از پنجره به بیرون نگاه می‌کرد. هوای تازه! روژین رفت و از پنجره به بیرون نگاه نمی‌کرد کسی.

www.takbook.com

روژین نبود و شب شده. *موزهٔ تِیتْ زیرِ آسمان.* پویا رفت تا به مترو برسد. کلیسای سِیْنْتْ پُل در روبرو. پویا داخلِ مترو به آدم‌ها و تاقِ قطار نگاه می‌کرد. سقفِ خاکستری مترو... عجب سوژه‌ای... بالا، آدم‌ها راه می‌رفتند.

www.takbook.com

۹. هنر را مهم بشماریم.

مردمِ ایران در زمینه هنر، عقب هستند و این موضوع را مهم نمی‌شمارند. چرا ما در ایران، هنر را مهم نمی‌شماریم؟

هنر، در تاریخ ایران مهم بوده است؛ قبول ندارید؟ آثار حافظ، سعدی، مولوی یا خیّام را در نظر بگیرید. این‌که امروزه ما از هنر، دور مانده و بیگانه‌ایم، مربوط به همیشه تاریخ ایران نبوده است.

www.takbook.com

ما از هنر بیگانه‌ایم، چون اهمیتِ علم و صنعت را بزرگ می‌شماریم، ولی برایِ هنرْ در درونْ ارزشی قائل نیستیم. شاید فکر می‌کنیم که هنر، تفنّنی و مربوط به مسائل غیرِ واقعی است، و هر چه که هست مربوط به مسائلِ واقعی نیست. فقر یا مسائلِ عظیمِ صنعتی و پیشرفت‌هایِ علمی کشور، اصل و مهم است، ولی هنر یک تفنّنی است که زیاده است و اهمیتِ کارهای بزرگ را ندارد. مهم، اختراعات و اکتشافات بزرگ است.

www.takbook.com

آیا کشورهای پیشرفته به اندازه ما از هنر، دور و بیگانه‌اند؟ نه! آن‌ها معتقدند که هنر مثل علم می‌بایست پیشرفته باشد. چرا؟ چون فقط علم و پیشرفتِ علمی را بزرگ نمی‌شمارند. آن‌ها هنر را به تنهایی نیز بزرگ می‌شمارند.

چطور ممکن است کشوری که دارای پیشرفت‌های بزرگِ علمی است، از لحاظِ هنری نیز برجسته باشند؟ مگر کسی که علم را بزرگ می‌شمارد، هنر را تفنّنی و کوچک نمی‌شمارد؟ نه، این‌طور نیست. مثلاً کشور فرانسه را، یا انگلستان را، در نظر بگیرید. این کشورها از لحاظ پیشرفت‌های علمی، پراعتبارند. از نظر پیشرفت‌های هُنَری، فرانسه یا انگلستان را می‌توان مهم‌تر

www.takbook.com

اعتبار نمود. فقط نگاه کنید به پیشرفت‌های فرانسه در نقاشی و یا ادبیات در انگلستان. فرانسوی‌ها در نقاشی طوری پیشرفت نموده‌اند که کم‌نظیر است.

و یا آثار مهم ادبیات در تاریخ انگلستان، و یا فرانسه را، مشاهده نمایید. این آثار به قدری عظیم محسوب می‌شوند که در مقایسه با پیشرفت‌های علم، شاید بتوان گفت که به همان بزرگی و یا فراترند.

پس ما در ایران ممکن است که پیشرفت را فقط علمی بدانیم، ولی در کشورهای پیشرفته، هنر و صنعت، هر دو مهم هستند.

www.takbook.com

از سوی دیگر، ما ایرانیان پول را بسیار مهم‌تر از هر پیشرفت صنعتی و علمی می‌دانیم. در مورد صنعت، پول بیشتر است از دیدِ ما. پس صنعت را ارج می‌نهیم بر هنر. صنعت و هنر، هر دو در پیشرفت کشور سهم اصلی دارند.

واقعیات

۱. هنر در تار و پودِ جامعه، نفوذ و جریان دارد. بدون پیشرفت هنری، پیشرفتِ علمی و صنعتی نیز مطلوب نخواهد بود.

www.takbook.com

۲. افراد هنرمند، می‌توانند تأثیر زیادی بر مردم و فرهنگ جامعه داشته باشند. قدرت افرادِ بزرگِ هنرمند در پیشرفت‌های کشور، مثال‌زدنی است.

۳. پیشرفتِ هنری، عمیق و چند جانبه است. به قسمت‌های مختلف، و گاهی خیلی دور، مرتبط است و به شکلی غیر مستقیم تغییر می‌دهد. جامعه بدون هنر، نا نَدارد و مردمِ جامعه به خشونت شدید گرایش پیدا می‌کنند.

۴. آیا هنر را در جامعه و بین مردم می‌شناسید؟ مثلاً آثار حافظ یا مولوی را می‌شناسید؟

www.takbook.com

۵. به نظر شما افرادی مثل ابن سینا یا حافظ تا چه حد در فرهنگ ایرانیان نقش داشته‌اند؟ نقش کدام را برجسته‌تر می‌دانید؟ چرا؟ چرا حافظ نه؟ ابن سینا را می‌توانید در کنار حافظ، و همزمان، در توسعه فرهنگ ایرانیان قرار دهید؟

۶. آیا از هنر مردم ایران، چیز قابل ذکری را در مقایسه با مردم فرانسه در قرون اخیر می‌دانید؟

www.takbook.com

عباس کیارستمی، در سال ۱۹۹۷ میلادی، برندهٔ نخلِ طلایی از جشنوارهٔ فیلم کَن شد. این جشنوارهْ هر سال در فرانسه برگزار می‌گردد.

www.takbook.com

فصل دهم

www.takbook.com

سبز و زردِ کم‌رنگ

میلاد از پشتِ پنجره به آسمانِ آبی نگاه می‌کرد و برگشت و پشت میزِ قهوه‌ای نشست. به کتاب‌ها در قفسه نگاهی کرد و بلند شد و مشتی زیر کتاب‌ها زد.

ایستاده تلویزیون تماشا کرد. از خانه بیرون رفت. با دوستان رفتند به گردش و دورْ زنی و رفتن به کافه‌های دربند و کباب و دور زدن.

به خانه آمد. سراغ کتاب‌ها نرفت. لگدی به در زد و خوابید.

www.takbook.com

صبح، دانشگاه نرفت و خوابید. ظهر بلند نشد و شب هم خوابید. از آسمانْ بدش می‌آمد و نمی‌خواست که ببیند هیچی را.

سه ماه بعد، میلاد کتاب‌هایش را برداشت. نمی‌خواست بخوانَد. از سقفِ اتاق خوشش نمی‌آمد و از خواهر برادرهایش بدش می‌آمد.

دو ماه بعد، یکی از دوستان پدرش با او صحبت می‌کرد، ولی نپذیرفت و گفت که همینه.

سه هفته بعد، پدرش با او صحبت کرد، ولی نپذیرفت.

آسمانْ سرد بود و ستاره‌ای نبود. غروب نمی‌شد و یا شب بود یا روزِ سرد.

www.takbook.com

یک روز صبح، دید که کتاب‌هایش نیست و به جای آن‌ها قورباغه‌های سبزِ کوچکی می‌پَرَند و قورقور می‌کنند تا او را از تختخواب بیرون بِکِشند، پتو را با دهان‌هایشان می‌کِشیدند. میلاد با انبر قورباغه‌ها را گرفت و بیرون انداخت. درِ حمام را بست.

چهار روز بعد، در آسمانِ پُرستاره دید که ستاره‌ای سقوط کرد. خوشش نیامد و در و پنجره را محکم بست. خوابید و لامپ را روشن گذاشت. نیمه‌های شب صدایی آمد، ولی کسی نبود.

صبح روز بعد، آسمانِ زرد و قرمز و بارانِ سبزی که در آسمان می‌بارید. طبقهٔ سومِ کتابخانه از کتاب‌هایی پُر شده بود که در زیرِ آن‌ها، آبِ زردْسبزِ کم‌رنگی وجود داشت. آبِ کم‌رنگ می‌چکید.

www.takbook.com

کتاب‌ها به هم فشرده شده و لای چند کتاب، صفحه‌ای قرمز بود. با دستمال، آب‌های زردْسبزِ کم‌رنگ را پاک می‌کرد و می‌ریخت در ظرفی که روی میز بود. آب زردِ سبزِ کم‌رنگ از کجا؟ از کدام لوله‌ها؟ رفت و سقف را چک کرد. چیزی نبود.

موجودات سبزی که روی کتاب‌ها می‌خزیدند، نبودند و رفته بودند. آبِ سبز کم‌رنگ، کم‌کم داشت بخار می‌شد و از زیر کتاب‌ها می‌رفت. کتاب‌ها کمی زرد شده و صفحهٔ قرمز، خودنمایی می‌کرد.

www.takbook.com

چهار روز بعد، میلاد دید که یک کامیون آمد و زباله‌هایش را ریخت پایِ ساختمان. هر چه داد کشید و به شهرداری خبر می‌داد، فایده نداشت. بو، تا زیر تخت می‌آمد و آبِ کم‌رنگ از کتابخانه می‌چکید و دیوانه‌کننده بود. رفت و به مادرش خبر داد، و به پدرش، که ظاهراً دیوانه شده است و مطب باید برود.

مطب رفتند و سالم نبود، ولی مشکلی هم نداشت. دَرْ خانه، آبِ قهوه‌ای یا سبزِ کم‌رنگ از لوله‌ها می‌چکید و در زیرِ کتاب‌هایش، آبِ قهوه‌ای و سبزِ کم‌رنگ جمع شده بود. تلویزیون را روشن کرد تا فراموش کند.

www.takbook.com

در زدند و همسایه‌ها بودند که گفتند ماشینِ آشغال‌ها نیامده و هر همسایه باید سهم آشغالش را خودش بردارد و بِبَرد. میلاد حوصله نداشت و نرفت و آن‌ها هم آشغال را از پنجره انداختند تو. آشغال‌ها پخش شد وسط آشپزخانه و آبِ سبز کم‌رنگ و پُررنگ و قهوه‌ای ریخت کنار چاه آشپزخانه.

میلاد شتافت و آبِ زردِ زیر کتاب‌ها را – که دیگر سبز و یا قهوه‌ای بود – با کاسه برمی‌داشت و می‌ریخت در کیسه زباله. رفت و آشغال‌ها را جمع می‌کرد و در چاه می‌ریخت و درِ چاه را بست و چایْ دم کرد و نشست به دیدن تلویزیون.

www.takbook.com

تلویزیون سوخت و میلاد پا شد. آشغال‌هایی را که جمع کرده بود، گذاشت بیرونِ در. تلویزیون را برداشت و بیرون بُرد. در را بسته بود که یکی از همسایه‌ها دوباره آشغال‌ها را پرتاب کرد و به سقف خورد و متلاشی شد و ریخت روی یخچال و فریزر.

سه شب بعد، میلاد دید که موجودات سبزِ بزرگی در اتاقش مشغولِ بازی با سرِ یکی از موجوداتِ بزرگی هستند که سرش کَنده شده و بین دستِ آن‌ها بود و می‌چرخید. سر را برداشت، ولی جرأت نکرد ببیند و در رفت از خانه.

www.takbook.com

پدر و مادرش نگران بودند. پدر رفت دکتر و می‌گفت که میلاد، میلادِ ما نیستُ برگشت. مادر، دعا می‌کرد و نذر می‌کرد. هر دو می‌رفتند تا از شدّتِ غم ببازند زندگی رو.

میلاد برگشت و کتاب را برداشت و شروع به مطالعه نمود. بوی بد کمتر شد. موجودات سبزِ کم‌رنگ رفتند. میلاد بلند شد و چای روی گاز گذاشت.

سه روز بعد، از پنجره دید که ماشین زباله می‌آید.

www.takbook.com

۱۰. از مردمِ ایران، ایران را بخواهیم!

اگر به یکی از کشورهای صنعتی مسافرتی بکنید، مردمی را می‌بینید که به دنبالِ کارِ خود و کشورشان هستند؛ نه حاشیه‌ای دارند، نه به دنبال نقایصِ کشورهای دیگرند. نه غمِ نقایص کشورهای پیشرفتهٔ دیگر را می‌خورند، نه به دنبال اصلاحِ کشورهای پیشرفتهٔ بیچارهٔ دیگر هستند؛ نه به دنبال تدریس به آن‌ها، و این‌که چه کاری باید بکنند. و این‌که چه کارهایی برای آن‌ها ضرری مهلک دارد. و چه و چه!

www.takbook.com

ما در ایران مردمی هستیم که روی نقایص کشورِ خودمان آن‌قدرها حسّاسیت نداریم که روی بقیّهٔ کشورها حسّاسیت داریم. یعنی به امورِ مردمِ کشورهای دیگر، علاقه‌ای داریم وافر. چرا؟

مردم ایران نشان داده‌اند که در بررسی نقاط سیاهِ کشورهای صنعتی، بی‌مانندَند. هیچ نقطهٔ سیاهی را از آن نمی‌گذرند. با دقت، عوارضِ ناشی از آن دایرهٔ تاریک را بررسی می‌کنند و نمی‌گذرند و دوباره وارسی می‌کنند.

در مقابل، کشورهای صنعتی، روی نقاطِ قوّت مردمِ کشورهای مقابل، تمرکز و مطالعه دارند. آن‌ها می‌خواهند بدانند چرا مردمِ برخی کشورهای پیشرفتهٔ مقابل، از آن‌ها جلوترند، و چگونه

www.takbook.com

می‌توان از آن‌ها جلوتر افتاد؟ نه دچار احساسات شدید هستند، نه به بهانهٔ احساساتِ شدید از زیرِ کار در می‌روند و به انتقاد از کشورهای مقابل می‌پردازند. نه این‌که اصلاً انتقاد نمی‌کنند، بلکه به دنبال حرف و انتقاد نیستند و در پیِ بهبودِ شرایط و عملکرد هستند. نه این‌که نمی‌فهمند لکّهٔ سیاه را، بلکه تمرکزِ آن‌ها روی عملکرد در جهتِ بهبودسازیِ اوضاع است. از انفعال، روی‌گردانند و به دنبال بهبودسازیِ فعّال و پیشرفت در عملکردند.

پس آیا مردم ما اینچنین‌اند؟

www.takbook.com

ما از تمرکز کردن روی نقایصِ کشورهای پیشرفته، خوشحال می‌شویم. ظاهراً به دلیل آنست که ضعف‌های خود را این‌گونه کم‌رنگ می‌کنیم. دایرهٔ مشکی را بزرگ‌تر دیده و به این ترتیب قانع می‌شویم که آن‌قدرها مشکل‌دار نیستیم.

یعنی مشکلات ما ناشی از لکّهٔ سیاهِ بزرگ است و این لکّه، باعثِ بدبختی‌های ماست؛ و علّتِ مهمِ دیگری نیست. اگر لکّهٔ سیاه نباشد، ما برتریم. ما بی‌نقصیم و آن‌چه که شده، و یا خواهد شد، از نقایص لکّهٔ سیاه است. و همه چیز ناشی از این لکّهٔ سیاه است حتماً.

www.takbook.com

آیا مطمئنّیم؟ آیا این لکّهٔ سیاه تا این حد، تعیین کننده است؟ اگر آن‌ها نبودند، آیا ما بیشتر عمل می‌کردیم؟ کارِگروهیمان بهتر می‌بود؟ بیشتر و بیشتر مطالعه می‌کردیم؟ صنعت و علممان، هنرمان چگونه می‌بود؟

آیا عدم پیشرفت ما در ادبیات و هنر و صنعت، کم‌کاری‌ها و از زیرِ کار در رفتن‌ها، مطالعهٔ بسیار کم، کار گروهی توسعه نیافته، به دلیل وجود کشورهای پیشرفته است؟ و لا غیر؟ اگر من و شما با بازدهِ پایین کار می‌کنیم، مسئولش کشورهایِ صنعتی هستند، و لا غیر؟

www.takbook.com

اگر کشورهای صنعتی نبودند، وضع ما در حالِ حاضر چگونه بود؟ ما چرا، وچگونه مشکلات خود را به گردن بقیّهٔ کشورها می‌اندازیم و خود را با زرنگی مُبَرا می‌کنیم از مشکلات؟ مگر با این روش، مشکلات بهبود می‌یابند؟

واقعیات

۱. از این‌که مشکلات جامعه را از مردم بدانیم، نهراسیم!

www.takbook.com

۲. مردم ایران، توانایی خوبی در نپذیرفتنِ مسئولیتِ کارهای خود دارند. این موضوع، باعث می‌شود همیشه افرادی را پیدا کرده و مسئولیتِ همه چیز را از او بخواهند.

۳. چرا ما مردم ایران، از مسئولیت گریزانیم؟

www.takbook.com

A VICENNAE
ARABVM
MEDICORVM PRINCIPIS,
Canon Medicinæ.
QVO VNIVERSA ME-
dendi scientia publicerrima, & brevi methodo planissimè explicatur.
Eiusdem
De Virtibus cordis.
Remouendis nocumentis in regimine sanitatis.
Syrupo acetoso.
CANTICA.

ترجمهٔ کتابِ قانون از ابن سینا که در ونیز در سال ۱۵۹۵ میلادی چاپ شده است. کتابِ قانون ابن سینا در رابطه با طب نوشته شده است.

این کتاب، برای ۵۰۰ سال در اروپا استفاده می‌شد. تا سیصد سال پیش، به عنوان کتابِ دانشگاهی در دانشگاه‌های اروپا استفاده می‌شده است.

به اعتقاد برخی دانشمندان، مشهورترین کتاب طب در تاریخ بوده است.

ابن سینا ۴۵۰ کتاب و رساله نوشت که حداقل ۴۰ تای آن‌ها مربوط به طب است.

www.takbook.com

www.takbook.com

فصل اوّل:

امیدوار باشیم

www.takbook.com

چرا می‌توان و باید امیدوار بود؟

چون توسعه، شدنی است. چون کشورهای صنعتی – با همه پیچیدگی‌ها و پیشرفت‌های صنعتی – به همین دو عاملِ علم و سخت‌کوشی تکیه کرده‌اند. بدون آنها، فرو می‌پاشند.

ما نیز همین‌طور، به این دو عامل نیازمندیم. اگر هر روزِ کاری، ۷ ساعت کار می‌کنیم و مطالعه می‌کنیم (۴۵ دقیقه در روز)، پس ما می‌رسیم به آن‌چه آنها رسیده‌اند. اگر از زیرِ کار فرار می‌کنیم و مطالعه نمی‌نماییم، پس ما به آن‌چه آنها (در جهاتِ مثبت) رسیده‌اند، نمی‌توانیم برسیم و محدود می‌مانیم.

www.takbook.com

انتخاب با خودمان است. ماییم که در هر روز – بلکه هر ساعت از هر روز – تصمیم می‌گیریم که آیا می‌خواهیم در کشوری پیشرفته زندگی نماییم؟ و یا اینکه زندگی در شرایطی نه چندان خوب را ترجیح می‌دهیم؟ اگر به دنبال کشوری پیشرفته و صنعتی هستید، راه حلْ من و شماییم و همه مردم. راه حل دیگری نیست؛ نمی‌تواند باشد. یا کار می‌کنیم یا نمی‌کنیم و نتیجه هردو به خودِ ما – و ایران – باز می‌گردد. انتخاب با خودتان است!

www.takbook.com